

پدیده ارچاء

و سرایت مفاهیم آن به واقع معاصر

«بخش اول»

نگارنده: دکتر سعد العتیبی

ترجمه: جمعی از مترجمان

ویرایش اول



مکتب فکری معاصر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



مرکز نشر اندیشه اسلامی

وب سایت ما:

www.ghotb.net

ایمیل ما:

info@ghotb.net

«تاریخ شروع فعالیت: مهر ماه ۱۳۹۳»

«فهرست»

مقدمه: مفهوم ایمان در اعتقاد اهل سنت و جماعت.....

- ایمان به لحاظ لغوی..... ۵
- تعریف شرعی ایمان..... ۸
- ازدیاد و کاهش ایمان..... ۱۳
- حکم مرتکب گناه کبیره..... ۱۳

فصل اول: مفهوم ارجاء و نشأت آن.....

- تعریف ارجاء..... ۱۷
- نشأت ارجاء و تکامل آن..... ۲۰

فصل دوم: نفوذ مفاهیم ارجائی در واقعیت معاصر.....

- مهمترین مظاهر سرایت مفاهیم ارجائی در واقع معاصر..... ۲۶
- کوچک شمردن التزام به احکام ظاهری شریعت..... ۲۸
- تکرار مقوله "عمل" شرط کمال ایمان است..... ۳۷
- این ادعا که درک عمل به طور مطلق نقص در ایمان است..... ۴۱

بسم الله الرحمن الرحيم

ایمان و مسائل پیرامون آن، از جمله موضوعاتی است که سلف صالح به آن اهتمام شایانی داشته‌اند، آن هم به خاطر توجه ویژه‌ای که قرآن و سنت به آن داشته است. «کلمه ایمان در قرآن و سنت بیشتر از سایر کلمات و الفاظ دیگر ذکر شده است؛ زیرا اصل دین بر آن استوار شده و وسیله‌ای است که با آن مردم از تاریکی‌ها به سوی نور رهنمون می‌شوند و فارق میان اهل سعادت و شقاوت بوده و موالات و معادات بر اساس آن شکل می‌گیرد و تمامی دستورات دین تابعش است و هر مسلمانی به جد به معرفت آن محتاج است».^۱

امروز جامعه اسلامی به افراد و گروه‌هایی مبتلا شده که از منهج کتاب و سنت و فهم سلف صالح در این باب منحرف گشته که اولین نتیجه‌اش بروز اختلافات میان امت بود. خوارج ظهور کرد و مرتکب گناه کبیره را تکفیر کرده و ازدیاد و کاهش در ایمان را نفی نموده و به این وسیله خون مسلمانان را حلال کرد.

بعد از آن و در واکنش مقابل خوارج، «بدعت ارجاء» به وجود آمد که عمل را از حقیقت ایمان خارج ساخته و فاسق مرتکب گناه کبیره را مؤمنی کامل الایمان معرفی کرد. انحراف در ارجاء پیشرفته تر شد که اینک خاصیت غالب بدعتها اینگونه است و فرقی و گروه‌های زیادی از آن متشعب شدند؛ تا جایی که در زمره این فرق، افرادی آمده و گفتند: ایمان همان معرفت خداوند، و کفر هم به معنای جهل نسبت به اوست.

واین چیزی است که سلف نسبت به آن هشدار داده و از بدو ظهورش به شدت منکرش شدند؛ زیرا که می‌دانستند که این بدعت فرار از احکام شرعی را آسان و فسق و فجور را خوب توجیه کرده و از اهمیت و بزرگی گناهان می‌کاهد و همین خود انحراف و گمراهی بس بزرگی است.

امام ابراهیم نخعی می‌فرماید: «به اعتقاد من، بر امت اسلام فتنه مرجئه ترسناک‌تر از فتنه ازارقه^۲

است».^۳

۱ - مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۲۸۶

۲ - فرقه ای از خوارج

۳ - الابانة الكبرى ج ۲ ص ۸۵۵

امام زهری می‌فرماید: «در اسلام برای مسلمانان بدعتی، بدتر از ارجاء ایجاد نشده است».^۴

امام اوزاعی می‌فرماید: «یحیی و قتاده می‌گفتند: به اعتقاد ما، در میان اهل بدعت برای امت اسلام ترسناک‌تر از بدعت ارجاء وجود ندارد».^۵

این بدعت تا عصر کنونی هم ادامه داشته و در بسیاری از دانشکده‌ها و دانشگاه‌های اسلامی مسائل ایمان بر اساس مذهب مرجئه تدریس می‌شود، به علاوه تراوش پدیده‌های فکری و رفتاری جدید که با اصول مذهب مرجئه هم راستا است.

وچیزی که خطر این اعتقاد فاسد را بیشتر نشان می‌دهد، این است که بهانه‌ای برای مردمانی شده تا ارتکاب گناهانی بزرگ و فراوان را با آن توجیه کنند کما اینکه توجیهی برای ایجاد بدعت‌های زیادی شده است و در کمترین حالتش از اهمیت بعضی از مظاهر کفر و فجور کاسته است. بلکه امر از این فراتر رفته و افرادی به ادعای بهترین وسیله برای رویارویی با تکفیر و غلو صراحتاً به سوی مذهب ارجاء دعوت می‌کنند. از این رو برای برحذر داشتن امت از وقوع ارجاء و آثار خطرناک آن، کشف مواضع تراوش و درز مفاهیم ارجائی در عصر حاضر و بیان چگونگی ارتباط آن با اصل ارجاء لازم و ضروری است.

محور پژوهش:

بدعت ارجاء به خاطر ورودش در قضیه ایمان و کفر، جزو خطرناک‌ترین بدعت‌هاست. این بدعت تا زمان حاضر همچنان ادامه داشته و مظاهر رفتاری و فکری ناشی از آن، در جوامع اسلامی شیوع پیدا کرده است که بر بسیاری از مردم پوشیده مانده و خطر آن وقتی بیشتر می‌شود که بعضی از این مظاهر به مذهب سلف نسبت داده شوند. لذا کشف و بررسی این مظاهر و بیان ارتباط آن با مذهب مرجئه لازم است.

اهمیت موضوع:

۱- این بحث به بیان موضع صحیح از مسائل ایمان و کفر؛ که از مهم‌ترین مسائل دین بوده و مورد توجه ویژه قرآن و سنت است، می‌پردازد.

۲- درز بسیاری از مفاهیم ارجائی در امت، که کشف و هشدار نسبت به آن را می‌طلبد.

۴- همان

۵- همان ص ۸۵۶

۳- وجود سوء برداشت از بعضی مواضع سلف، در پاره‌ای از موضوعات ایمان که تصحیح این مفاهیم خاطئه را ضروری می‌کند.

اهداف بحث:

- ۱- بیان مواضع رسوخ مفاهیم ارجائی و مظاهر آن در عصر معاصر.
- ۲- بیان ارتباط این مظاهر با مذهب مرجئه.
- ۳- تصحیح اشکال و ابهامات به وجود آمده، نزد برخی از نویسندگان؛ از جهت نسبت دادن پاره‌ای اقوال مرجئه به مذهب سلف.
- ۴- بیان وسائل درمان مظاهر ارجاء معاصر.

روش تحقیق:

در این پژوهش به روش استقرائی - تحلیلی عمل کرده ام به این شیوه که تمامی نوشته های موجود در رابطه با مذهب مرجئه را مطالعه کرده و مظاهر رسوخ مفاهیم ارجائی منتشر شده را در آنها شناسایی کرده و به بیان ارتباط آنها با مذهب مرجئه پرداخته ام. وسعیم بر این بوده که فقط پدیده های واضح و منتشر شده را بیان کرده و به مسائل جزئی و پوشیده‌ای که رواجی آن چنانی ندارد، نپردازم.

نکته:

بی‌شک پدیده ها، عام‌تر از عقاید است، چرا که شامل: افکار، عقاید، سلوک و مواردی شبیه به آن است که ظاهر و بارز است. لازمه‌ی پدیده هم، غالب بودن آن در جامعه نیست همان‌گونه که وجود موردی از مظاهر ارجاء در شخصی، به این معنا نیست که از هر کسی ظاهر شد، آن شخص مرجئی است. بلکه یا نشان از آن دارد که شخص در مسأله‌ای فرعی هم راستا با مرجئه است، یا از ارجاء برای توجیه دعوتش استفاده کرده و یا این که جاهل بوده و به حقیقت این بدعت پی نبرده است.

همچنین در بعضی از پدیده‌های ارجاء، لازمه‌اش این نیست که ارجاء به تنهایی عامل به وجود آورنده آن باشد، چه بسا عوامل و اسباب دیگری در ظهور آن نقش داشته، ولی ارجاء عامل موثری در وجود و توجیه و انتشار آن بوده است.

محتویات:

این پژوهش دارای یک مقدمه و دو فصل به شرح زیر است:

مقدمه: مفهوم ایمان در مذهب اهل سنت و جماعت

فصل اول: مفهوم ارجاء و تعریف و نشأت آن که متضمن دو بخش است:

- بخش اول: تعریف ارجاء

- بخش دوم: نشأت و پیشرفت ارجاء

فصل دوم: رسوخ مفاهیم ارجاء، که در واقع شامل دو بخش است:

- بخش اول: بارزترین پدیده‌ها و نمودهای مفاهیم ارجائی در واقع معاصر

- بخش دوم: راه های درمان

در پایان این مقدمه از الله متعال خواستارم که در طرح دقیق این موضوع و ازاله ابهامات در بعضی از مسائل پیرامون آن، موفق بوده باشم و هر آنچه صواب است از سوی پرودگار متعال است و اگر خطائی باشد از من و وسوسه‌های شیطان است. و از آن ها به درگاه خداوند طلب آمرزش می کنم.

مقدمه:

مفهوم ایمان در اعتقاد اهل سنت و جماعت

که شامل چهار مطلب است:

- ✓ مطلب اول: ایمان به لحاظ لغوی
- ✓ مطلب دوم: تعریف شرعی ایمان
- ✓ مطلب سوم: عمل جوارح
- ✓ مطلب چهارم: ازدیاد و کاهش ایمان

مطلب اول: ایمان به لحاظ لغوی:

از مصدر آمن یؤمن ایمانا بوده، که اسم فاعل آن مؤمن است.

ابن فارس می گوید: «(آمن) همزه و میم و نون در لغت دارای دو معنای نزدیک به هم است. معنای اول امانت است که ضد خیانت بوده و مفهومش، آرامش قلب است. دوم تصدیق است که هر دو معنا به یکدیگر نزدیک اند. خلیل فراهیدی می گوید: الأمانة از آمن گرفته شده و امان هم یعنی امنیت بخشیدن که ضد خیانت می شود».^۶

زهری می گوید: «لغویون و سایر اهل علم بر این اتفاق دارند که ایمان از لحاظ لغوی معنایش تصدیق است. الله متعال می فرماید: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾»^۷

نضربن شمیل از ائمه لغت می فرماید: «به خلیل گفتند: ایمان چیست؟ فرمود: آرامش و طمأنینه است».^۸

۶ - معجم مقایس اللغة ج ۱ ص ۱۳۸.

۷ - تهذیب اللغة ج ۱۵ ص ۵۱۳. [برخی از] باده نشینان گفتند ایمان آوردیم بگو ایمان نیاورده اید لیکن بگوئید اسلام آوردیم و هنوز در دلهای شما ایمان داخل نشده است.]

۸ - همان ص ۵۱۴.

زجاج هم ایمان را این‌گونه تعریف کرده است: «ایمان اظهار خضوع و قبول شریعت پیامبر ﷺ و معتقد بودن به آن و تصدیق درونیش است».^۹

اما شیخ‌الاسلام این را ترجیح داده است که بهترین معنای مترادف برای ایمان در لغت کلمه «اقرار» است که متضمن دو چیز است:

- تصدیق قلب
- انقیاد قلب

و می‌فرماید:

«تفسیر ایمان به لفظ اقرار نزدیکتر از تفسیر آن به لفظ تصدیق است، به خصوص که بین ایمان و تصدیق به لحاظ معنایی تفاوت‌هایی وجود دارد».^{۱۰} و نظر خود را این‌گونه توضیح می‌دهد: «ایمان از کلمه آمن گرفته شده که معنایش طمأنینه و آرامش است همان‌گونه که لفظ اقرار هم از قر یقر گرفته شده و به معنای آمن یا امن نزدیک است. شخص مؤمن در امان داخل است همان‌گونه که شخص مقرر داخل در اقرار است. لفظ اقرار هم متضمن التزام بوده و از دو جهت قابل بررسی است: یکی به معنای خبر دادن است که از این لحاظ اقرار مانند تصدیق و گواهی و امثال این موارد است. و این همانی است که فقهاء در ابواب اقرار در مسائل قضائی مطرح می‌کنند. معنای دیگرش: ایجاد التزام و پایبندی به چیزی است مانند این قول الله متعال: ﴿أَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ

الشَّاهِدِينَ﴾.^{۱۱}

و می‌فرماید: «معلوم است که ایمان همان اقرار است، نه مجرد تصدیق. و این اقرار هم متضمن دو چیز است: قول قلب که همان تصدیق است و عمل قلب که منظور از آن انقیاد است».^{۱۲}

شیخ‌الاسلام برخی از فوارق لغوی بین لفظ تصدیق و ایمان را اینگونه بیان میدارد:

۱- «ایمان لفظاً مترادف با تصدیق نیست، چرا که تصدیق متعدی بنفسه است؛ در حالی که ایمان جز با

۹ - لسان العرب ج ۱۳ ص ۲۳ - قاموس المحيط ۱۵۱۸.

۱۰ - مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۲۹۱.

۱۱ - همان ج ۷ ص ۵۳۰. [فرمود آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید گفتند آری اقرار کردیم فرمود پس گواه باشید و من با شما از گواهانم.]

۱۲ - همان ج ۷ ص ۶۳۸.

لام یا باء (که از حروف جر هستند) متعدی نمی‌شود».^{۱۳}

۲- «ایمان در معنا مترادف با تصدیق نیست، زیرا که هر شخصی خبردهنده از امری عیان یا پنهان در لغت به او گفته می‌شود: راست گفتی - صَدَقْتَ همان‌گونه که گفته می‌شود: دروغ گفتی - كَذَبْتَ. مثلاً: کسی که بگوید: آسمان بالای سرماست. به او گفته می‌شود: راست گفتی یا دروغ گفتی. اما لفظ ایمان فقط برای خبر غائب استعمال می‌شود و در لغت عرب چنین چیزی وجود ندارد، به شخصی که از امری محسوس و قابل مشاهده خبر دهد، مثلاً بگوید: خورشید طلوع یا غروب کرد. به او گفته شود: به تو ایمان آوردیم. بلکه می‌گویند: تو را تصدیق کردیم. چون که ایمان از آمن گرفته شده و در خبری به کار می‌رود که مخبر به آن امین باشد، مانند: امری (پوشیده و پنهان) به همین دلیل هرگز در قرآن کریم و سایر مصادر لفظ آمن جز در این معنا به کار برده نشده است».^{۱۴}

۳- «کلمه ایمان در تمامی انواع اخبار به کار نمی‌رود، بلکه در خبر از امورات غیبی و مانند آن که شک و تردیدی در آن روا نیست؛ به کار می‌رود؛ به گونه‌ای که اگر مستمع به آن اقرار کرد، به او گفته می‌شود: (آمن - به آن ایمان آورد). برخلاف لفظ تصدیق که برای تمامی انواع اخبار - عیان و پنهان - به کار می‌رود».^{۱۵}

۴- «لفظ (ایمان) در لغت در مقابل لفظ تکذیب نیامده، بلکه در مقابل آن - یعنی: لفظ تکذیب - کلمه تصدیق به کار رفته است. زیرا در لغت عرب همان‌گونه که معلوم است به هر خبردهنده‌ای گفته می‌شود: صدقت یا کذبت و می‌گویند: صدقناه یا کذبناه (تصدیقش کردیم یا تکذیبش نمودیم). و گفته نمی‌شود: آمنا له یا کذبناه (به او ایمان آوردیم یا او را تکذیب نمودیم). و نمی‌گویند: أنت مؤمن له یا مکذب له (تو به او مؤمنی یا تکذیب کننده‌اش هستی). بلکه آن چه مشهور است؛ این است که در مقابل لفظ ایمان، لفظ کفر قرار می‌گیرد و گفته می‌شود: او مؤمن است یا کافر! و کفر هم فقط در تکذیب خلاصه نمی‌شود».^{۱۶}

۱۳- همان جلد ۷ ص ۲۹۰.

۱۴- مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۲۹۱.

۱۵- همان ج ۷ ص ۵۳۰.

۱۶- همان ج ۷ ص ۲۹۲.

مطلب دوم: تعریف شرعی ایمان

«سلف صالح متفق القولند که ایمان - در تعریف شرعی آن - قول و عمل است که زیاد شده و کاهش می‌یابد. به عبارت دیگر ایمان شامل قول قلب و عمل قلب و قول زبان و عمل جوارح است».^{۱۷}

علامه ابن قیم در مورد حقیقت ایمان از دیدگاه شرع می‌فرماید: «ایمان، ترکیبی از قول و عمل است. قول هم دو بخش است: قول قلب که همان اعتقاد است و قول زبان که تلفظ به شهادتین است. عمل هم دو قسم است. عمل قلب که منظور همان نیت و اخلاص آن است و عمل جوارح. اگر این چهار بخش از بین برود، ایمان به کاملی از بین می‌رود. اگر تصدیق قلبی در شخص وجود نداشته نباشد، بقیه بخش‌ها سودی نمی‌رساند. اگر در وجود تصدیق درونی، عمل قلب از بین رود، اینجاست که بین مرجئه و اهل سنت نزاع و اختلاف وجود دارد. اهل سنت متفق القولند: که در نبود عمل قلب تصدیق مجرد فایده‌ای ندارد. و منظور از عمل قلب محبت و انقیاد آن است. همان‌گونه که اعتقاد به صدق پیامبران سودی به ابلیس و فرعون و قومش و یهود و مشرکین زمان پیامبر ﷺ نرساند. مشرکینی که حتی آشکار و پنهان به این باور درونی اقرار می‌کردند که او دروغگو نیست، ولی پیروش نمی‌شویم و به او ایمان نمی‌آوریم».^{۱۸}

«بسیاری، اجماع اهل سنت و حدیث را براین مقوله نقل کرده اند که ایمان «قول» و «عمل» است».^{۱۹}

امام شافعی می‌فرماید: «اجماع صحابه و تابعین بعد از آنان و کسانی که هم عصر ما بوده‌اند، این است که ایمان قول و عمل و نیت است. و هیچ کدام از این سه، بدون دیگری فایده‌ای ندارد».^{۲۰}

امام بغوی هم می‌فرماید: «صحابه و تابعین و سایر علمای اهل سنت بعد از آنان متفق القولند که اعمال، جزئی از ایمان است و بیان داشته‌اند که ایمان قول و عمل و عقیده است».^{۲۱}

ذکر نکته‌ای لازم است و آن این‌که:

وجود اختلاف تعبیر سلف در تعریف ایمان من باب اختلاف تنوع است، لذا تفاوتی بین این که گفته شود:

۱۷ - مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۶۷۲.

۱۸ - الصلاة و حکم تارکها - ابن قیم ص ۴۵.

۱۹ - مجموع الفتاوی ج ۷۳۳۰.

۲۰ - شرح اصول اعتقاد اهل السنة - امام لالکائی ج ۵ ص ۹۶۵.

۲۱ - شرح السنة امام بغوی - ج ۱ ص ۳۸.

ایمان قول و عمل است با این که گفته شود: قول و عمل و نیت است، یا قول و عمل و اعتقاد است، وجود ندارد.

افرادی از سلف که گفته‌اند ایمان قول و عمل است منظورشان قول قلب و زبان و عمل قلب و جوارح است و هر کدام که اعتقاد را به تعریف اضافه نموده‌اند، دلیلشان این بوده که از لفظ قول شاید فقط، معنای قول ظاهر از آن برداشت شود، به همین دلیل اعتقاد قلبی را به آن افزوده‌اند و هر کدام هم که گفته‌اند، ایمان قول و عمل و نیت است این گونه توجیه کرده‌اند که قول شامل: قول قلب و قول زبان است. اما عمل چه بسا، نیت و اخلاص (که منظور همان عمل قلب است) از آن فهمیده نشود به همین دلیل کلمه نیت را به تعریف اضافه نموده است.^{۲۲}

دلایلی که به بیان حقیقت ایمان شرعی می‌پردازد:

۱- اعتقاد قلبی: (اصل ایمان در قلب است). الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾

^{۲۳} و می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ﴾.^{۲۴}

و پیامبر ﷺ هم می‌فرماید:

«يَا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَدْخُلِ الْإِيمَانُ قَلْبَهُ»: ^{۲۵}

«ای کسانی که به زبان ایمان آورده، ولی هنوز ایمان داخل قلبش نشده است».

و دیگر ادله صریحی که بیان می‌دارد ایمان قلب، شرط صحت آن است که در نبودش ایمان شخص صحیح نیست و با وجود آن است که ایمان، به سایر اجزای بدن منتقل می‌شود.

ایمان قلب هم منظور از آن مجرد داشتن علم و شناخت و تصدیق نسبت به الله عزوجل و اخبار پیامبر ﷺ نیست، بلکه لازم است همراه آن، فرمانبرداری و تسلیم کامل و خضوع و اخلاص که از مصادیق عمل قلب هستند، وجود داشته باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌فرماید:

۲۲ - مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۵۰۵

۲۳ - «ایمان هنوز وارد قلب هایتان نشده است»

۲۴ - «آنان، الله متعال در قلوبشان ایمان را ثبت و واجب نموده است»

۲۵ - روایت از امام احمد ج ۴ ص ۴۲۰ - ابوداود کتاب الادب باب الغیبة حدیث شماره ۴۸۸ - ترمذی کتاب البر والصلوة باب ماجاء فی تعظیم المومن حدیث شماره

۲۰۳۲ و امام آلبانی در صحیح جامع خود حدیث ۷۹۸۴ آن را صحیح می‌داند.

«اصل ایمان در قلب است، ولی وجود دو چیز در آن ضروری است:

- تصدیق و اقرار و شناخت قلب که به آن «قول قلب» گفته می‌شود.

- قول زبانی و عمل بدنی که در ضمن آن باید عمل قلبی وجود داشته باشد، مانند محبت الله و پیامبرش و داشتن اخلاص در انجام اعمال و توکل قلب بر الله متعال و سایر اعمال قلبی که الله ورسولش آن را

واجب کرده و جزئی از مسمای ایمان قرار داده است. از سوی دیگر؛ قلب، اصل است که اگر شناخت و اراده در آن باشد ضرورتاً به سایر اجزای بدن انتقال می‌یابد و هیچ گاه بدن نمی‌تواند از چیزی که قلب

آن را اراده نموده، تخلف کند. به همین دلیل پیامبر ﷺ می‌فرماید: «**أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضَغَةً إِذَا صَلَحَتْ**

صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ»: ^{۲۶} {آگاه باشید که در جسد قطعه

گوشتی قرار دارد که اگر صالح شود، کل جسد به پیروی از آن صالح می‌شود و در فساد آن، سایر بدن هم فاسد می‌شود که همان «قلب» است}. پس اگر قلب به خاطر ایمان علمی و عملی ^{۲۷} که در آن وجود

دارد صالح باشد ضرورتاً جسد هم به وسیله قول و عمل ظاهری، صالح می‌شود». ^{۲۸}

۲- **قول زبان**: و مقصود اعمالی است که به وسیله زبان ادا می‌شود، مانند: شهادتین و ذکر و تلاوت

قرآن و راستی در گفتار و دعا کردن و غیره.

از دلایلی که بر داخل شدن قول زبان در حقیقت ایمان دلالت می‌کند، این فرموده الله متعال است که می‌فرماید:

﴿**قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ**

مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾

{بگویند: ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و

اسباط نازل آمده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و به آنچه به همه پیامبران از سوی پروردگارش

داده شده، ایمان آورده ایم میان هیچ یک از ایشان فرق نمی‌گذاریم و در برابر او تسلیم هستیم}

(بقره: ۱۳۶)

۲۶ - روایت از امام بخاری کتاب الایمان باب فضل من استبرأ لدينه حدیث ۵۲- مسلم در صحیح خود کتاب المساقاة باب اخذ الحلال و ترک الشبهات ح ۱۰۹۹.

۲۷ - (یعنی: قول و عمل قلب)

۲۸ - کتاب الایمان شیخ الاسلام ابن تیمیة ص ۱۷۶

و دوباره می‌فرماید:

﴿قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾

{بگو به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده و آنچه به موسی و عیسی و انبیای [دیگر] از جانب پروردگارشان داده شده گرویدیم و میان هیچ یک از آنان فرق نمی‌گذاریم و ما او را فرمانبرداریم} (آل عمران: ۱۳۶)

و این فرموده پیامبر ﷺ:

«أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِذَا قَالُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ»

«به من دستور داده شده با مردم بجنگم تا زمانی که به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اقرار کنند. زمانی که آن را به زبان آوردند جان ومالشان از سوی من محفوظ ومعصوم است مگر در مقابل حقی از حقوق شرع (که خونس را حلال کند) و حساب باطنشان با الله خواهد بود».^{۲۹}

ابو ثور می‌فرماید: «علما در مورد شخصی که می‌گوید: "گواهی می‌دهم که الله عزوجل یکتاست و شریعت پیامبران حق است و با زبان به آن اقرار کند، سپس بگوید: به هیچ کدام از این موارد اعتقاد قلبی ندارم و تصدیقشان نمی‌کنم" متفق القولند که: چنین شخصی مسلمان نیست!».

و همچنین اتفاق نظر دارند که اگر بگوید: «مسیح» همان الله است و امر اسلام را منکر شود و درعین حال بگوید: قلباً به این موارد اعتقادی ندارم (فقط به زبانشان آورده‌ام) بازهم به خاطر اظهار این عقاید کافر است و مسلمان نیست.

در نتیجه، شخص با اقرار مجرد و بدون تصدیق قلبی و یا با تصدیق مجرد قلبی، بدون اقرار زبانی، مؤمن نیست تا وقتی که هر دو را در خود عملی کند. یعنی هم تصدیق قلبی وهم اقرار زبانی را داشته باشد).^{۳۰} شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌فرماید: (کسی که با وجود توانایی، شریعت را با زبان تصدیق نکند، در زبان

۲۹ - روایت امام بخاری کتاب الایمان باب فإن تابوا وأقاموا الصلاة حدیث ۲۵ و مسلم در صحیحش کتاب الایمان باب الأمر بقتال الناس حتی یشهدوا أن لا اله الا الله حدیث شماره ۲۲.

۳۰ - شرح اصول اعتقاد اهل السنة لالکائی ج ۴ ص ۸۴۹.

عرب به چنین شخصی مؤمن گفته نمی‌شود و سلف صالح از صحابه و تابعین هم بر این امر یکصدا هستند).^{۳۱}

۳- **عمل جوارح:** از دلایلی که بیان می‌دارد عمل جوارح در مسمی و حقیقت ایمان داخل است، این فرموده الله متعال است: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ﴾ {و فرمان نیافته بودند، جز اینکه خدا را بپرستند؛ در حالی که به توحید گراییده‌اند و دین (خود) را برای او خالص گردانند و نماز برپا دارند و زکات بدهند و دین (ثابت و) پایدار همین است}.

و این فرموده ایشان عزوجل: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ {در حقیقت مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبر او گرویده و (دیگر) شک نکرده و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده‌اند، اینانند که راست‌کردارند}.

و این فرموده ایشان عزوجل: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ﴾ {و خدا بر آن نیست که ایمان شما را ضایع گرداند}.

یعنی: نمازتان به سوی بیت المقدس قبل از تحویل قبله، نزد الله ثواب و پاداشش ضایع نمی‌شود.^{۳۲}

و در حدیث صحیح از براء روایت است که: «پیامبر شانزده یا هفده ماه به سوی بیت المقدس نماز خواندند، ولی قلباً دوست می‌داشت که قبله‌اش کعبه باشد. روزی هنگام نماز عصر، امر به تحویل قبله به سوی کعبه داده شد. از میان افرادی که با ایشان نماز خوانده بودند، مردی بعد از اتمام نماز و در مسیر بازگشتش بر نمازگزاران مسجدی گذر کرد، در حالی که در رکوع بودن گفت: گواهی می‌دهم که همراه با پیامبر ﷺ به سوی کعبه نماز خواندیم. آنان نیز در همان حالتی که بودند به سوی کعبه چرخیدند. براء می‌گوید: افرادی که قبل از تحویل قبله وفات کرده بودند، در حالی که نمازشان را به سوی بیت المقدس خوانده بودند، نمی‌دانستیم در موردشان چه بگوییم (که آیا نمازشان مقبول است یا خیر) تا این که الله عزوجل این آیه را نازل فرمودند: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ﴾^{۳۳} از دلایل دیگر این گفته

۳۱ - مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۳۳۷

۳۲ - تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۴۵۸

۳۳ - روایت از امام بخاری کتاب الایمان باب الصلاة من الایمان حدیث ۴۰ - و امام مسلم کتاب الصلاة باب تحویل القبلة من القدس الی الکعبة حدیث ۵۵۲.

پیامبر ﷺ به وفد عبدالقیس است که: آیا می‌دانید ایمان به خدای یکتا یعنی چه؟ گفتند: الله ورسولش داناترند. فرمود ﷺ: ایمان یعنی: گواهی دادن به شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ» و خواندن نماز و ادای زکات و گرفتن روزه ماه رمضان و دادن خمس از غنیمت»^{۳۴}

مطلب سوم: ازدیاد و کاهش ایمان

کتاب و سنت بر این موضوع دلالت می‌کنند، که ایمان زیاد می‌شود و کاهش می‌یابد. به وسیله طاعت و عبادت فزونی یافته و گناه و معصیت باعث نقصانش می‌شود.

(لفظ ازدیاد و کاهش ایمان از صحابه پیامبر ﷺ ثابت است و مخالفی هم ندارد).^{۳۵}

من جمله ادله قرآنی بر صحت این مسأله این فرموده الله متعال است که:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾

{مؤمنان همان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود، دل‌هایشان بترسد و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند}. و این آیه: ﴿وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا﴾ {و ما موکلان آتش را جز فرشتگان نگردانیدیم و شماره آن‌ها را جز آزمایشی برای کسانی که کافر شده‌اند، قرار ندادیم تا آنان که اهل کتابند یقین به هم رسانند و ایمان کسانی که ایمان آورده‌اند افزون گردد}.

در سنت هم این فرموده پیامبر ﷺ دال بر صحت این موضوع است: (از شما زنان - ناقصان عقل و دین - کسی را ندیده‌ام که هوش و عقل مرد رشیدی را ببرد. گفتند: ای رسول خدا دلیل نقص دین و عقلمان چیست؟ فرمود: غیر از این است که گواهی زن نیمه گواهی مرد به حساب می‌آید؟ گفتند: بله. فرمود: این نشان از نقص عقل است. دوباره غیر از این است زمانی که زن دچار عادت ماهیانه می‌شود نماز و روزه را ترک می‌کند؟ گفتند: بله صحیح است. فرمود: این نشان از نقص دین است).^{۳۶}

مطلب چهارم: حکم مرتکب گناه کبیره

۳۴ - روایت از امام بخاری کتاب علم باب تحریض النبی وفد عبدالقیس علی أن یحفظوا الایمان والعلم حدیث ۸۷.

۳۵ - مجموع الفتاوی ج ۷ ص ۲۲۴.

۳۶ - روایت از امام بخاری است کتاب الحیض باب ترک الحائض الصوم حدیث ۳۰۴ و مسلم کتاب الایمان باب بیان نقصان الایمان بنقص الطاعات حدیث ۷۹.

نصوص فراوانی از کتاب وسنت دلالت بر عدم کافر بودن فاعل کبیره وعدم جاودان بودنش در آتش جهنم دارد اگر داخل آن شود به شرطی که آن گناه را حلال نداند واین از اصول اعتقادی متفق علیه بین اهل سنت وجماعت است.

من جمله دلایل قرآنی که موید مسئله است این فرموده الله متعال می باشد:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ {مسلماً}

خدا این را که به او شرک ورزیده شود، نمی بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می بخشاید و هر کس به خدا شرک ورزد به یقین گناهی بزرگ بر یافته است}.

از سنت هم حدیث عباده بن صامت است که رسول الله ﷺ در حضور عده‌ای از اصحابشان فرمودند:

«بَايَعُونِي عَلَىٰ أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلَا تَسْرِقُوا، وَلَا تَزْنُوا، وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ، وَلَا تَأْتُوا بِبُهْتَانٍ تَفْتَرُونَهُ

بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ، وَلَا تَعْصُوا فِي مَعْرُوفٍ، فَمَنْ وَفَىٰ مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا

فَعُوقِبَ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا ثُمَّ سَتَرَهُ اللَّهُ فَهُوَ إِلَى اللَّهِ، إِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ وَإِنْ

شَاءَ عَاقَبَهُ» فَبَايَعْنَاهُ عَلَىٰ ذَلِكَ».^{۳۷}

«بر این که شریکی برای الله عزوجل قرار ندهید، زنا و دزدی نکنید و فرزندانتان را نکشید و بهتان نزنید

و در امورات شرعی نافرمانی (رهبران و بزرگانان را) نکنید با من بیعت دهید. هر کسی از شما به مفاد

این بیعت نامه وفادار باشد، پاداشش با الله عزوجل خواهد بود و اگر کسی در اجرای آن تخطی کند

و دچار عقوبت (و یا حدی دنیوی) شود این حد کفاره گناهش خواهد بود و اگر (دچار عقوبت نشده و حد

بر او جاری نگردد به هر دلیلی) والله متعال او را ببوشاند و رسوا نکند(در دنیا)، در مشیئت و اراده او قرار

خواهد گرفت. اگر بخواهد از او می گذرد و اگر بخواهد عذابش می دهد) و بر این موارد با او بیعت دادیم».

همچنین از ابوذر روایت است که پیامبر ﷺ فرمودند:

«أَتَانِي آتٍ مِنْ رَبِّي، فَأَخْبَرَنِي - أَوْ قَالَ: بَشَّرَنِي - أَنَّهُ: مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ»

قُلْتُ: وَإِنْ رَزَىٰ وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ رَزَىٰ وَإِنْ سَرَقَ».^{۳۸}

۳۷ - بخاری کتاب الایمان حدیث ۱۸ - مسلم کتاب الحدود باب الحدود کفارات لأهلها حدیث ۱۷۰۹.

۳۸ - بخاری کتاب الجنائز باب فی الجنائز ومن کان آخر کلامه لا اله الا الله حدیث ۱۲۳۷ - مسلم کتاب الایمان باب من مات لا یشرک بالله شیئا دخل الجنة حدیث

«شخصی از سوی پرودگار آمده و مرا بشارت داد: هر کسی از امتم در حالی بمیرد، که انبازی برای الله قرار نداده باشد؛ داخل بهشت می‌شود. راوی که ابوذر باشد می‌گوید: گفتم: اگر چه مرتکب زنا و دزدی هم شده باشد؟ فرمودند: اگر چه زنا و دزدی هم کرده باشد».

شارح متن عقیده طحاویه - ابن ابی العز حنفی - می‌فرماید:

«اهل سنت متفق‌اند، فاعل گناه کبیره برخلاف آنچه که خوارج می‌گویند، مرتکب کفری نشده که او را از دایره اسلام خارج کند. ، زیرا اگر دچار چنان کفری شده باشد که از ملت اسلام خارج کند، مرتد است و در هر حالتی کشته می‌شود و مثلاً در گناه قتل (عمد و عدوان) بخشش و عفو خانواده مقتول که صاحب قصاص هستند، پذیرفته نیست و نباید حدود شرعی (کمتر از قتل) در زنا و دزدی و شراب خواری جاری شود (وبلکه باید حد ارتداد که کشتن است بر آنان پیاده شود). و بطلان این قول اظهر من الشمس است. هم‌چنین متفق القولند، بر این‌که: مرتکب گناه کبیره از ایمان و اسلام خارج نشده و داخل دایره کفر نمی‌شود و آن‌گونه که معتزله می‌پندارند مستحق جاودانه بودن در آتش جهنم همراه با کافران نیست و رأی و نظر آنان نیز باطل است».^{۳۹}

با این توضیح مختصر، وسط و میانه بودن منهج اهل سنت و جماعت در باب ایمان و حکم بر فاعل کبیره مشخص می‌شود. چرا که مذهب اهل سنت در باب حقیقت ایمان، حد وسط خوارج و معتزله و مرجئه و جهمیه است.

خوارج و معتزله می‌گویند: ایمان قول و عمل بوده و یک شیء واحد است که قابل تجزیه و تشعب نیست. در نتیجه زیاد و کم نمی‌شود و قائل به جاودانه بودن فاعل کبیره در آتش جهنم هستند و فقط اختلافشان بر حکم آن شخص در دنیا است که آیا کافر نامیده می‌شود، یا خیر؟

خوارج او را کافر می‌نامند و خون و مالش را حلال می‌دانند، اما معتزله می‌گویند: فاعل کبیره از ایمان خارج و داخل دایره کفر هم نیست، بلکه در مکانی بین این دو است که آن را منزله بین المنزلتین نامیده‌اند (ولی در قیامت ابدی در جهنم است).

در مقابل، مرجئه عمل را از حقیقت ایمان خارج کرده و فاعل کبیره را مؤمنی کامل الایمان می‌داند؛ اما اهل سنت میان اهل افراط و تفریط حد وسط را دارند. آنان قائل به دخول عمل در حقیقت ایمان و قابلیت زیاد و کم شدن آن هستند، اما در مورد فاعل کبیره می‌گویند: به سبب اصل ایمانی که دارد، مؤمن است؛

۳۹ - شرح عقیده الطحاویه ابن ابی العز ص ۳۰۱ - عقیده السلف وأصحاب الحدیث ابو عثمان صابونی ۲۷۶ و مجموع الفتاوی ج ۳ ص ۱۵۱ .

ولی به خاطر معصیت و گناهش فاسق است و اگر بر این حالت بمیرد و توبه نکرده باشد، تحت مشیت الهی خواهد بود؛ اگر بخواند او را عذاب می‌دهد و اگر بخواند از او می‌گذرد.^{۴۰}

فصل اول

مفهوم ارجاء و نشأت آن

که شامل دو مطلب است:

✓ مطلب اول: تعریف ارجاء

✓ مطلب دوم: نشأت و پیشرفت ارجاء

مطلب اول: تعریف «ارجاء»

الف: ارجاء در لغت

ارجاء، به معانی مختلفی اطلاق می‌شود، از جمله: امید، کناره، تأخیر. برخی اوقات با همزه و بدون همزه هم می‌باشد.

ابن فارس می‌گوید: «رجی: با راء و جیم و حرف معتل، دال بر دو معنای جدا از هم می‌باشند که یکی بر داشتن آرزو و امید و دیگری بر جانب و کناره چیزی دلالت می‌کند.

معنای اول: «رجاء» به معنای امید و آرزو: گفته می‌شود: رجوت الامر ارجوه رجاءً و گفته می‌شود: رجوت الامر ارجوه رجاءً؛ یعنی: به فلان امر امید دارم؛ سپس معنای وسیع‌تری را شامل می‌گردد و گاهی از خوف به رجاء تعبیر می‌شود. الله متعال می‌فرماید:

﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا﴾

{شما را چه شده است که برای الله عزوجل احترام و هیبتی قائل نیستید؟}. (نوح: ۱۳)

معنای دومش: اگر به صورت اسم مقصور باشد به معنای جانب و کناره‌ی چاه است و یا هر کناره و جانبی را «رجا» می‌نامند. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالْمَلِكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً﴾

{و فرشتگان بر کناره‌های آن (= آسمان) قرار می‌گیرند و آن روز هشت (فرشته) عرش پروردگارت را بر

فرازشان حمل می‌کنند}. (الحاقة: ۱۷)

و اگر کلمه رجاء به صورت مهموز باشد معنایش تأخیر انداختن است. گفته می‌شود: «أرجأتُ الشيء» یعنی: آن را به تأخیر انداختم. الله متعال می‌فرماید:

﴿تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ﴾

{(نوبت) هریک از همسرانت را که بخواهی (می‌توانی) به تأخیر اندازی و هر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی}. و از همین معنا است که اسم مرجئه گرفته شده است.^{۴۱} (احزاب: ۵۱)

بر این اساس ارجاء در لغت، از معنای تأخیر گرفته شده است؛ چنان که بسیاری از علمای زبان‌شناس به این معنی اذعان کرده‌اند.^{۴۲}

ب) ارجاء در اصطلاح:

در بیان معنای اصطلاحی ارجاء تعاریفات متعددی ذکر شده است، از جمله:

۱- به تأخیر انداختن عمل از درجه ایمان؛ به گونه ای که عمل را در مرتبه دوم نسبت به ایمان قرار می‌دهد، نه این که جزئی از آن باشد و استعمال لفظ ایمان بر اعمال صالحه در آیات و روایات را مجازی می‌داند - اگر بپذیریم که چنین چیزی وجود داشته باشد - چراکه حقیقت ایمان تنها تصدیق است؛ این تعریف برگرفته از معنای لغوی ارجاء، یعنی: به تأخیر انداختن و فرصت دادن می‌باشد.^{۴۳}

۲- برخی ارجاء را تأخیر صدور حکم و قضاوت از سوی افراد در مورد فتنه‌هایی دانستند که در میان صحابه رخ داده است.^{۴۴}

۳- و برخی دیگر ارجاء را به تأخیر انداختن حکم گناهکاران گناه کبیره تا روز قیامت دانسته‌اند؛ به گونه ای که حکم مناسبی در موردشان صادر نشود.^{۴۵}

۴- برخی هم ارجاء را مرتبط به کسانی دانسته که بر این باورند: با وجود ایمان هیچ گناهی ضرری ندارد، چنان که با وجود کفر هیچ طاعت و عبادتی سودمند نیست.^{۴۶}

۴۱- معجم مقاییس اللغة: ۴۹۲۰۲

۴۲- نگا: الصحاح، الجوهري، تحقيق: احمد عبدالغفور عطار: ۲۴۲۰۱، دارالعلم للملایین، بیروت، چاپ چهارم، سال ۱۴۰۷ هـ؛ والقاموس المحيط: ۵۲؛ و لسان العرب: ۸۳۰۱

۴۳- نگا: الملل والنحل، شهرستانی: ۱۳۷؛ و التنبيه والرد على اهل الاهواء والبدع: ۵۷؛ و الفرق بين الفرق: ۱۵۱؛ التبصير في الدين، اسفرايينی: ۶۰.

۴۴- نگا: الملل والنحل: ۱۳۸

۴۵- نگا: الملل والنحل: ۱۳۷

۴۶- نگا: الملل والنحل: ۱۳۸؛ التعريفات، جرجانی: ۲۶۸؛ المواقف، عضد الدين الايجي، تحقيق: د. عبدالرحمن عميرة: ۷۰۷۰۳؛ دارالجیل، بیروت، چاپ اول:

۱۹۹۷

با تامل در این اقوال به این نتیجه می‌رسیم که دیدگاه دوم از موضعی تاریخی سخن می‌گوید، که گروهی آن را در برابر فتنه‌هایی مطرح نمودند که میان صحابه رخ داد.

دیدگاه سوم قول برخی از فرقه‌های مرجئه می‌باشد، و دیدگاه چهارم هم، قول برخی از غلام مرجئه می‌باشد هرچند که به طور مشخص نسبتش به یکی از آن‌ها ثابت نیست.^{۴۷}

اما دیدگاه اول دقیق‌تر است؛ چراکه با بیان ضابطه‌ای مشترک، تمامی فرق مرجئه را شامل می‌شود که همان به تأخیر انداختن عمل از ایمان به معنای خارج کردن آن از حقیقت و مفهوم ایمان می‌باشد. و این همان دیدگاهی است که امام سفیان بن عیینه و امام طبری رحمهما الله آن را ترجیح داده‌اند.

امام طبری رحمته الله می‌گوید: «اگر کسی بگوید: مرجئه چه کسانی هستند و چه ویژگی‌هایی دارند؟ اینگونه گفته می‌شود که: مرجئه گروهی هستند که کاری را به تأخیر می‌اندازد؛ اما این کار چیست؟».

ارجاء امری به معنای به تأخیر انداختن آن می‌باشد. چنان‌که عرب می‌گوید: «أرجأ فلان هذا الأمر فهو يرجئه إرجاء، و هو مرجئة با همزه»؛ یعنی: فلانی این امر را به تأخیر انداخت و از این‌رو مرجئه - با همزه - می‌باشد. و «أرجاه فلان يرجیه أرجا» بدون همزه که اسم فاعلش می‌شود مرجیه. و از همین معنی است این فرموده الله متعال:

﴿وَأَخْرُونَ مُرَجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ﴾

{و گروه دیگری (نیز) موقوف به فرمان (و مشیت) الله است}. (التوبة: ۱۰۶)

آیه با همزه و بدون همزه خوانده می‌شود و به معنای کسانی است که با توجه به فرمان الهی امر، اموراتشان به تأخیر انداخته می‌شود. و این آیه که از قوم فرعون خبر میدهد ناظر بر همین معناست:

﴿قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ﴾

«(آنگاه به فرعون) گفتند: او و برادرش را مهلت بده». (الأعراف: ۱۱۱)

این آیه با قرائت همزه و بدون همزه ارجه آمده است.

۴۷- نگا: مجموع الفتاوی: ۴۸۶۰۷؛ چه بسا یکی از اسباب انتشار این قول یعنی دیدگاه سوم، براءت جستن برخی از کسانی باشد که دچار ارجاء شده و این دیدگاه را مطرح کرده‌اند تا به این ترتیب عدم اعتقاد خود به ارجاء را بیان کنند. نگا: الایمان عند السلف وعلاقته بالعمل، محمد الخضیر: ۲۹۵۰۱، مکتبة الرشد، الرياض، چاپ سوم، ۱۴۳۰ هـ.

اما آن کاری که مرجئه به خاطر تأخیر آن، مرجئه نامیده شده است:

از ابن عیینه در مورد ارجاء سوال شد؛ در پاسخ گفتند: «ارجاء بر دو وجه است: قومی که حکم و قضاوت در مورد علی و عثمان را به تأخیر انداختند که دیگر این صنف کسی از شان باقی نمانده است. اما مرجئه‌ای که امروزه وجود دارند، می‌گویند: ایمان قول بلاعمل است. با این افراد، همسفره وهم مجلس نشوید و با هم نماز نخوانید و بر جنازه هایشان هم نماز نخوانید».^{۴۸}

امام طبری بعد از اینکه برخی از آثار وارده در این زمینه را ذکر می‌کند، می‌فرماید: «دیدگاه درست و صحیح درباره‌ی چرائی نام‌گذاری مرجئه این است که: چنان که پیش‌تر ذکر نمودیم، ارجاء به معنای به تأخیر انداختن چیزی می‌باشد. بنابراین کسانی که سخن راندن در مورد سرانجام علی و عثمان رضی- الله‌عنهما را به تأخیر انداخته و ولایتشان را قبول ندارند و از آن‌ها برائت جسته‌اند، مرجئه می‌باشند. و کسانی هم که عمل و طاعت را از ایمان جدا کرده و تأخیر انداخته‌اند، مرجئه می‌باشد. اما علما و دانشمندان عصر ما، که به مذاهب مختلف در دیانت‌های متفاوت آگاه هستند، اغلب این اسم را برای کسانی به کار می‌برند که معتقدند: ایمان قول بلا عمل است و شرایع و احکام عملی جزئی از حقیقت ایمان نیست و ایمان فقط تصدیق زبانی است، بدون اینکه همراه با عملی باشد که تصدیق‌کننده‌ی آن است».^{۴۹}

مطلب دوم: نشأت ارجاء و تکامل آن

چنان که پیش‌تر در تعریف ارجاء گذشت، اطلاق این اصطلاح در ایام فتنه‌هایی بود که در میان صحابه رخ داده است و چنان‌که در روایات وارد شده؛ اولین کسی که در مدینه مساله ارجاء را در مورد علی و عثمان و طلحه و زبیر رضوان‌الله‌علیهم ذکر نمود، حسن بن محمد بن حنفیه می‌باشد. زمانی که مردم در مورد آن‌ها سخن می‌گفتند، او ساکت بود. سپس گفت: «سخنان شما را شنیدم؛ و چیزی را بهتر از این نمی‌دانم که سخن گفتن در مورد علی و عثمان و طلحه و زبیر به تأخیر انداخته شود، نه آن‌ها را دوست داریم و نه از آن‌ها برائت می‌جوییم».^{۵۰}

۴۸- تهذیب الآثار، طبری، تحقیق: محمود محمد شاکر: ۶۵۸۰۲، مطبعة المدنی، قاهره

۴۹- همان: ۶۶۱۰۲

۵۰- ابن سعد، طبقات الکبری: ۳۲۸۰۵؛ نگا: الملل والنحل: ۱۴۴۰۱؛ ظاهرة الإرجاء فی الفكر الاسلامی: ۲۳۵۰۱.

در روایاتی که از او وارد است، روشن است که سخن او در ارجاء به این شکل به خاطر تاسیس فرقه یا مذهبی خاص نبوده است. بلکه بلافاصله از آن پشیمان شده و حرف خود را پس گرفت.

اما ارجائی که مرتبط به قضیه ایمان است، ظهور آن به سال ۸۰ هجری برمی‌گردد. چنان که در صحیح بخاری از زبید وارد شده که می‌گوید: «از ابو وائل در مورد مرجئه سوال کردم». ^{۵۱} و وفات ابو وائل در سال ۸۲ هجری بوده است. ^{۵۲}

قتاده رضی الله عنه هم می‌فرماید: «ارجاء بعد از شکست انقلاب و شورش ابن اشعث ایجاد شد». ^{۵۳} و شکست وی بعد از سال ۸۳ هجری بوده است. ^{۵۴}

گروهی از فقها و محدثین به این ارجاء معتقد بودند، به ویژه کسانی که در کوفه بودند به همین خاطر به آنان «مرجئه فقهاء» می‌گفتند.

قولی هم هست که می‌گوید: «اولین کسی که در مورد ارجاء سخن گفته، ذر بن عبدالله همدانی بوده که از تابعین است». ^{۵۵}

وگفته اند: اولین کسی که ارجاء را ایجاد کرد شخصی در عراق به اسم قیس بن عمرو الماصر بوده است. ^{۵۶}

وگفته شده: اولین کسی که آن را ایجاد نمود، حماد بن ابی سلیمان استاد امام ابوحنیفه و شاگرد ابراهیم نخعی می‌باشد؛ سپس این دیدگاه در میان کوفیان انتشار یافت؛ حماد معاصر ذر بن عبدالله بود. ^{۵۷}

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله علیه منشاء به وجود آمدن ارجاء را کوفه و اولین کسی که در میان کوفیان در این مورد سخن گفته را حماد بن ابی سلیمان میدانند. ^{۵۸}

نظری هم هست که می‌گوید: اولین کسی که در مورد ارجاء سخن گفت، مردی به نام سالم الافطس ^{۵۹}

۵۱- صحیح بخاری، کتاب الایمان، باب خوف المومن ان یحبط عمله وهو لا یشعر.

۵۲- نگا: تذکرة الحفاظ، ذهبی: ۶۰۱

۵۳- السنة، عبدالله بن امام احمد: ۷۶

۵۴- نگا: البدایة والنهاية، ابن کثیر: ۴۷۰۹

۵۵- نگا: السنة، عبدالله بن امام احمد: ۸۱؛ طبقات ابن سعد: ۲۹۳۰۶؛ تهذیب التهذیب: ۲۹۸۰۳

۵۶- نگا: تهذیب التهذیب: ۴۹۰۰۷

۵۷- نگا: طبقات ابن سعد: ۳۲۲۰۶؛ سیر اعلام النبلاء: ۲۳۳۰۵

۵۸- نگا: مجموع الفتاوی: ۳۱۱، ۲۹۷۰۷

۵۹- تهذیب التهذیب: ۴۴۲۰۳

بوده و افرادی دیگری نیز در این بین ذکر شده است.^{۶۰}

این ارجاء با این معنا و مفهوم، در برابر دیدگاه خوراج به وجود آمد؛ خوراجی که معتقد به تکفیر کسانی بودند که مرتکب گناهان کبیره می‌شدند. بنابراین فقهای مرجئه به مقابله با آن‌ها برخاسته و دیدگاهی را مطرح کردند که نقض دیدگاه خوراج باشد و گفتند: ایمان عبارت است از تصدیق قلبی و اقرار زبانی؛ و اعمال بخشی از نیست و کاهش و افزایش نمی‌یابد و استثنا در آن جایگاهی ندارد و کسی که مرتکب گناهان کبیره می‌شود، مؤمنی کامل الایمان است که در معرض وعید بوده و تحت مشیت الهی می‌باشد. این گروه با این که عمل را از مسمی و تعریف ایمان خارج کرده ولی هم‌چون سایر اهل سنت انجام عمل را واجب می‌دانستند؛ چنان که خود در اعمال جوارح و عبادات، کوتاهی و سستی به خرج نمی‌دادند.^{۶۱}

ظهور این نوع ارجاء، باب ظهور غلات مرجئه بعد از خود را گشود. شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله علیه می‌گوید: «این نوع ارجاء، سبب و دستاویزی شد، برای بدعت‌های متکلمین اهل ارجاء و دیگران؛ و همچنین باعث ظهور فسق گردید. و اشتباه کوچکی در لفظ منجر به اشتباهی بزرگ در باب عقاید و اعمال گردید. بر این اساس است که سخنان تندی در ذم و نکوهش ارجاء گفته شده است؛ تا جایی که ابراهیم نخعی می‌گوید: «فتنه مرجئه نسبت به این امت، بدتر از فتنه ازارقه می‌باشد». و امام زهری می‌گوید: «هیچ بدعتی در اسلام به وجود نیامده که هم‌چون ارجاء برای مسلمانان ضرر داشته باشد».^{۶۲}

از اولین غالیان ارجاء می‌توان به جهم بن صفوان و پیروانش اشاره کرد؛ کسانی که بر این باور بودند که ایمان فقط شناخت الله متعال است و بس! و ایمان افزایش و کاهش نمی‌یابد و یکسان است؛ تا آنجه که گفتند: «ممکن است کسی قلباً تصدیق کند، اما جز کلمه کفر بر زبان نیاورد با این که می‌تواند تصدیق قلبی خود را اظهار نماید و ایمانی که در قلب نهفته دارد، ایمانی است که برای او در آخرت سودمند می‌باشد. و گفتند: هر جایی که شارع به خاطر قول یا عملی به کفر کسی حکم نموده، از این جهت بوده که آن قول یا عمل دلیلی بر انتفای ایمان قلبی وی می‌باشد».^{۶۳}

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله علیه اصل انحراف جهم در باب ایمان را بیان می‌کند تا در مورد دیدگاه زشت و

۶۰- نگا: المرجئة وموقف اهل السنة منهم، محمد اللاحم: ۹۵؛ پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود ۱۴۰۶ هـ

۶۱- نگا: همان: ۸۹؛ ظاهرة الإرجاء فی الفكر الإسلامی: ۲۰۵۰۱

۶۲- مجموع الفتاوی: ۳۹۴۰۷

۶۳- مجموع الفتاوی: ۶۴۴۰۷؛ نگا: مقالات الإسلامیین: ۲۱۴۰۱؛ الملل والنحل: ۷۴؛ الفصل، ابن حزم: ۲۷۷۰۳

قبيح وی هشدار دهد خاصاً که کسانی منتسب به اهل سنت در برخی اقوالش از او پیروی کرده اند. و در این مورد میفرماید: «در آنچه پیش تر گذشت، ذکر نمودیم که آن‌ها در سه مورد دچار اشتباه شده‌اند:

- این که بر این باورند ایمانی که در قلب است، بدون عمل قلبی کامل است و به عبارت دیگر تصدیق قلبی را بدون عمل کافی می‌دانند. اعمال قلبی چون محبت و خشیت و ترس و توکل نسبت به الله متعال و شوق دیدار وی.
- معتقدند ایمانی که در قلب است، بدون عمل ظاهری کامل است و این باور تمام فرقه‌های مرجئه می‌باشد.
- این که می‌گویند: هر کس شریعت او را تکفیر نموده و کافر خوانده، تکفیر وی از جهت انتفای تصدیق قلبیش می‌باشد.

بسیاری از متاخرین، به خاطر درهم آمیختن این اقوال و عدم فرق قائل شدن بینشان میان مذهب سلف و اقوال مرجئه و جهمیة تمایزی قائل نیستند. کسانی که در باطن به دیدگاه جهمیة و مرجئه در باب ایمان معتقد هستند؛ درعین اینکه برای سلف صالح و اهل حدیث هم اهمیت و جایگاه والایی قائل هستند و تصور می‌کند که با این رفتار میان دیدگاه سلف و دیدگاه جهمیة و مرجئه و امثال آن‌ها توفیق قائل شده است».^{۶۴}

یکی از غالیان ارجاء، فرقه کرامیة است؛ کسانی که ایمان را فقط قول زبانی می‌دانند و بس! اگر چه انسان قلباً معتقد به کفر باشد، ولی او را مؤمن می‌دانند مادامی که به زبان اقرار به ایمان نموده است. آنان معتقدند ایمان یک چیز است که کاهش و افزایش نمی‌یابد و استثناء در آن راهی ندارد.

شیخ الاسلام ابن تیمیة رحمته الله می‌گوید: «کرامیة در این مسئله که ایمان همه مردم یکسان بوده و استثناء در آن جایی ندارد، با مرجئه و جهمیة هم‌نظر است؛ بلکه می‌گویند: کسی که اظهار ایمان کند، مؤمن حقیقی است و اگر منافق باشد؛ نزد آن‌ها برای همیشه در آتش باقی می‌ماند. چراکه تنها کسی وارد بهشت می‌شود که ظاهراً و باطناً ایمان بیاورد. و هر کسی که از آن‌ها نقل کرده که می‌گویند: «منافق وارد بهشت می‌شود» به آن‌ها دروغ بسته است. بلکه آن‌ها می‌گویند: منافق مؤمن است؛ چراکه ایمان

قول ظاهری است. چنان که دیگران آن‌ها را مسلمان می‌نامند.^{۶۵} چرا که اسلام تسلیم شدن ظاهری است. تردیدی نیست که دیدگاه جهمییه از جهات مختلف شرعی، لغوی و عقلی بدتر از مقوله‌ی آن‌ها می‌باشد.^{۶۶}

از دیگر فرقه‌هایی که در باب ارجاء دچار غلو شده اند، اشعریه و ماتریدییه می‌باشند. دو فرقه‌ای که اقوال آن‌ها تاکنون در میان ما وجود دارد. «تا جایی که پدیده ارجاء در مرحله‌ی نهایی خود، متشکل از دو مذهب «اشعری» و «ماتریدی» است که در بسیاری از سرزمین‌های اسلامی انتشار یافته و اکثر دانشگاه‌های اسلامی در شرق و غرب آن را اساس اصول اعتقادی خود قرار داده‌اند و تدریس می‌کنند».^{۶۷}

اشاعره در باب ایمان دو دیدگاه دارند:^{۶۸}

۱- ایمان عبارت است از: قول و اعتقاد و عمل؛ و این یکی از دو قول ابوالحسن اشعری می‌باشد که آن‌را در «المقالات» ضمن بیان دیدگاه اصحاب حدیث و اهل سنت ذکر می‌کند و می‌گوید: خود نیز به تمام آنچه آنان اعتقاد دارند؛ معتقد است.^{۶۹}

شیخ الاسلام ابن تیمیه بعد از نقل قول وی می‌گوید: «دیدگاه وی در کتاب مقالات موجود است و می‌گوید: که با اهل سنت و اصحاب حدیث هم‌نظر است، برخلاف دیدگاهی که در «الموجز» از آن دفاع می‌کند».^{۷۰} و ذکر می‌کند که آن دیدگاه گروهی از اصحابش می‌باشد.^{۷۱}

۲- رأی دوم دیدگاهی است که در «الموجز» ذکر می‌کند و جمهور اشاعره امثال: باقلانی و جوینی و... در این مورد با او هم‌نظر هستند. که ایمان عبارت است از: مجرد تصدیق قلب و شناخت آن؛ و تعبیر اشاعره در این زمینه مختلف است، گاهی می‌گویند: ایمان معرفت و شناخت است، مانند دیدگاه جهم و گاهی می‌گویند: ایمان تصدیق است.^{۷۲}

^{۶۶} - منظور این است همانگونه که اهل سنت و جماعت منافقین را ظاهرا و حکما مسلمان میدانند با اینکه قلبا کافر هستند کرامیه هم منافقین را کافر میدانند ولی در ظاهر بر آنان حکم مومن بودن را صادر میکنند. ولی هیچ وقت نگفته اند که منافقین به بهشت می روند فقط به این خاطر که قول ظاهری دارند. آنان میگویند هر کسی قول ظاهری داشته باشد به بهشت میرود چرا که مومن حقیقی است ولی اگر در باطن منافق باشد کافر است هر چند ظاهرا مومن باشد.

۶۶- مجموع الفتاوی: ۱۴۱۰۷؛ و نگا: مقالات الإسلامیین: ۲۳۳۰۱؛ الفصل: ۲۲۷۰۳

۶۷- ظاهرة الإرجاء فی الفكر الإسلامی: ۲۹۶

۶۸- نگا: موقف ابن تیمیه من الأشاعرة: ۱۳۵۰۰۳

۶۹- نگا: مقالات الإسلامیین: ۳۴۷۰۱

۷۰- مجموع الفتاوی: ۵۵۰۰۷

۷۱- نگا: همان: ۹۰۵۰۷

۷۲- این دو کلمه از نظر معنا نزدیک به هم هستند. برخی از اشاعره به بیان تفاوت میان این دو پرداخته‌اند تا به این صورت خود را از مذهب جهم دور بدانند. اما در برخی از اقوال پیشوایان آنها آمده است که تصدیق را به معرفت و شناخت تفسیر کرده‌اند. چنانکه بر فرض پذیرفتن این تفاوت، با وجود اخراج اعمال قلوب از تعریف

دیدگاه دوم نزد اشاعره مشهور است و پیشوایان آن‌ها پس از اشعری به تایید و تقویت آن پرداخته‌اند و این همان مذهب مورد اطمینان متاخرین می‌باشد.^{۷۳}

اما در مورد بر زبان آوردن شهادتین، جمهور اشاعره بر این باورند که فقط شرط اجرای احکام دنیوی می‌باشد.^{۷۴} و وقولی هم در میانشان می‌گوید که: شرط صحت ایمان می‌باشد.^{۷۵} اما دیدگاه مورد اعتماد نزد متاخرین آن‌ها چنان که بدان تصریح نموده‌اند، همان نظر اول است.

اما ماتریدی‌ها؛ جمهور ایشان بر این باورند که ایمان فقط «تصدیق قلبی» است و بس! برخی از آن‌ها بر این باورند که ایمان تصدیق قلبی و اقرار زبانی است و در این مسائل غالباً با اشاعره اتفاق نظر دارند.^{۷۶}

اما نظر ایشان درباره‌ی مرتکبین گناهان کبیره این است: که در باب اسماء و نامگذاری وی را مؤمن کامل الایمان می‌دانند بر مبنای این اصلشان که عمل را از مسمای ایمان خارج می‌کنند؛ شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «مرجئه - چه آنانی که جهمی هستند و چه سایرین - می‌گویند: چنین فردی مؤمن کامل الایمان است؛ اما اهل سنت و جماعت چنین کسی را ناقص الایمان می‌دانند».^{۷۷}

ولی در باب احکام، در آخرت، دیدگاه‌شان اجمالاً همان دیدگاه اهل سنت می‌باشد؛ می‌گویند: چنین شخصی گاهی خداوند متعال ممکن است او را با آتش عذاب دهد، و سرانجام او را وارد بهشت گرداند. چنان که احادیث صحیح به این مساله تصریح دارند.^{۷۸}

ایمان، این تفاوت قائل شدن بین معنای این دو کلمه دیگر معنایی نخواهد داشت. چنانکه متاخرین آنها بر این باورند. در رد آنها در این مساله بنگر: مقالات الجهم بن صفوان و أثرها فی الفرق الاسلامیة، یاسر قاضی: ۲۸۸۰۱، اضواء السلف، الرياض، چاپ اول، ۱۴۲۶ هـ.
۷۳- نگا: المواقف: ۳۸۴؛ اتحاف المرید شرح جوهره التوحید: ۹۲؛ شرح البیجوری علی جوهره التوحید: ۴۵؛ دار الکتب العلمیة، بیروت؛ شرح الصاوی علی جوهره التوحید: ۱۳۲؛ دار ابن کثیر، دمشق؛ موقف ابن تیمیه من الاشاعرة: ۱۳۵۱۰۳.
۷۴- شرح البیجوری علی جوهره: ۴۵.
۷۵- شرح الصاوی علی جوهره: ۱۳۲؛ و برای نصوص بیشتر در این زمینه بنگر: مقالات الجهم: ۲۷۰۰۱.
۷۶- نگا: التوحید، الماتریدی: ۳۳۲، دار الجامعات المصریة، اسکندریه؛ تبصرة الادلة، نسفی: ۸۰۹۰۲؛ شرح العقائد النسفیة، تفتازانی: ۷۹، مکتبة الکلیات الازهریة؛ الماتریدیة، احمد الحرینی: ۴۵۳، دار العاصمة، الرياض، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ.
۷۷- مجموع الفتاوی: ۳۵۴۰۷.
۷۸- نگا: همان: ۳۵۴۰۷؛ الایمان: ۱۸۹؛ التمهید، باقلانی: ۳۸۹؛ الارشاد، جوینی: ۳۳۳؛ الماتریدیة: ۴۸۵.

فصل دوم

نفوذ مفاهیم ارجائی در واقعیت معاصر

✓ مطلب اول: مهم‌ترین مظاهر نفوذ مفاهیم ارجائی در واقعیت معاصر

✓ مطلب دوم: راه‌های درمان

مطلب اول: مهم‌ترین مظاهر سرایت و درز مفاهیم ارجائی در واقع معاصر

۱- تعریف اصطلاحی ایمان به تصدیق:

از میان مظاهر ارجاء آنچه بیشتر انتشار یافته، تعریف ایمان در اصطلاح شرعی به تصدیق است؛ چنان‌چه بیشتر مردم اگر در مورد تعریف ایمان از آنان سوال شود، در پاسخ خواهند گفت: ایمان تصدیق قلب است.

این تعریف برگرفته از دیدگاه مرجئه اوایل و به ویژه اشاعره می‌باشد، که آن را با توجه به اجماعی که به اهل لغت نسبت داده اند که گویا آنان متفق اند ایمان در لغت یعنی تصدیق، بنا کرده اند. و می‌گویند: پیامبر ﷺ با زبان عربی مردم را مخاطب قرار داده است، بنابراین مردانشان از ایمان همان تصدیق بوده است. سپس گفتند: و چون تصدیق فقط با قلب و زبان یا تنها با قلب می‌باشد، بنابراین اعمال بخشی از ایمان نیستند.^{۷۹}

اما این دیدگاه از چند وجه قابل نقد و رد است:^{۸۰}

۱- نقض ادعای این اجماع که: قبل از نزول قرآن، ایمان در لغت به معنای «تصدیق» بوده است. می‌گوئیم: چه کسی این اجماع را نقل کرده است؟ و در چه کتابی آمده است؟ بر فرض که از یک یا دو نفر نقل شده باشد که ایمان عبارت است از تصدیق، چگونه چنین نقل اجماع شمرده می‌شود؟

۲- از چند وجه، ایمان مترادف تصدیق نیست: لفظ ایمان؛ مگر در مورد خبری از (چیزی یا کسی) غائب مورد استفاده قرار نمی‌گیرد؛ و در سخن عرب هم وارد نیست اگر کسی از چیزی قابل مشاهده

۷۹- نگا: التمهید، باقلانی؛ ۳۴۶؛ الایمان: ۱۱۵؛ موقف شیخ الاسلام من الاشاعة: ۱۳۵۷۰۳

۸۰- نگا: الایمان: ۱۱۷؛ ۲۸۱-۲۸۷؛ موقف شیخ الاسلام من الاشاعة: ۱۳۷۰-۱۳۵۹۰۳

خبر دهد مثلاً بگوید: خورشید طلوع و سپس غروب کرد؛ به او بگویند: به سخن وی ایمان آوردیم، بلکه گفته می‌شود: او را تصدیق نمودیم بر همین این اساس در مقابل سخن افرادی که ماجراهایی را بازگو میکنند و یا گواهان بر یک قضیه و امثالهم می‌گویند: آنان را تصدیق می‌کنیم و نمی‌گویند: به آنان ایمان آوردیم. چراکه ایمان مشتق از «الأمْن» می‌باشد؛ و بر این اساس مگر در این معنی که ذکر کردیم هرگز در قرآن و غیر آن لفظ «آمن له» را نمی‌یابی.

اگر دو نفر در شناخت امری اتفاق نظر داشته باشند، گفته می‌شود: یکی از آن‌ها دوستش را تصدیق نمود و نمی‌گویند: به او ایمان آورد. چراکه آن مسئله شناختی از نظر دیگری پنهان نیست تا برای تصدیق نیاز به اطمینان داشته باشد و هر دو آن را میدانند. بر این اساس در قرآن آمده است:

﴿فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ﴾

«پس لوط به او (= ابراهیم) ایمان آورد». (العنکبوت: ۲۶)

﴿قَالَ ءَأَمَّنْتُمْ لَهُ﴾

«(فرعون) گفت: آیا پیش از آن که به شما اجازه دهم، به او ایمان آوردید؟!». (طه: ۷۱)

۳- اگر ایمان مترادف تصدیق باشد، و ادعا کنند که تصدیق جز با قلب و زبان نمی‌باشد، دو پاسخ دارد: الف) افعال نیز تصدیق نامیده می‌شوند. چنان‌که در حدیث صحیح از رسول خدا روایت است که فرمودند: «الْعَيْنَانِ تَزْنِيَانِ وَزِنَاهُمَا النَّظْرُ؛ وَالْأُذُنُ تَزْنِي وَزِنَاهَا السَّمْعُ؛ وَالْيَدُ تَزْنِي وَزِنَاهَا الْبَطْشُ؛ وَالرَّجُلُ تَزْنِي وَزِنَاهَا الْمَشْيُ؛ وَالْقَلْبُ يَتَمَنَّى ذَلِكَ وَيَسْتَهْيِيهِ وَالْفَرْجُ يُصَدِّقُ ذَلِكَ أَوْ يُكَذِّبُهُ»^{۸۱}

«چشم‌ها زنا می‌کنند و زناي آن‌ها نظر به نامحرم است؛ گوش زنا می‌کند و زنايش شنیدن (حرام) است؛ دست زنا می‌کند، زنايش دست‌درازي به سوي حرام است؛ پا هم زنا می‌کند و زنايش حرکت به سوي حرام است؛ قلب زنا می‌کند و زنايش اشتها و آرزوي حرام است، فرج هم آن‌را تصدیق یا تکذیب می‌کند». اهل لغت و گروهی از سلف و خلف چنین گفته‌اند.

جواب وجه دوم: اگر اصل و اساس ایمان تصدیق باشد، آن تصدیق مخصوصی است، چنان‌که صلاة (به معنای لغوی دعا) دعای ویژه‌ای است و حج قصد بخصوصی است و روزه امساک مخصوصی است.

۸۱- صحیح بخاری، کتاب الإستئذان، باب زنی الجوارح دون الفرج، ح (۶۳۴۳)؛ صحیح مسلم، کتاب القدر، باب قدر علی ابن آدم حظه من الزنی، ح (۲۶۵۷)

این تصدیق لوازمی دارد و چون به صورت مطلق ذکر گردد لوازم آن در مسمای آن داخل هستند. «نکته‌ی قابل تامل این است که: چون پیامبر خدا تفسیر الفاظ موجود در قرآن و حدیث و منظور از آن‌ها را بیان داشته در این موارد نیازی به استدلال به اقوال اهل لغت و دیگران نیست... . پیامبر منظور از اسامی، مانند: صلاة، زکاة، صیام، حج و خمر و مواردی از این قبیل را در کلام الله و کلام خودش بیان نموده است. و از این طریق است که معنای آن‌ها شناخته می‌شود. لذا اگر کسی بخواهد این الفاظ را به شکلی مخالف با معنایی که رسول خدا بیان داشته؛ تفسیر کند، از او پذیرفته نمی‌شود. اما سخن در از اشتقاق ایمان و وجه دلالت لغوی آن داخل در موضوع علم بیان می‌باشد (و سخن راندن در آن اشکالی ندارد)... در این میان اسامی شرعی اسم ایمان و اسلام و نفاق و کفر از همه‌ی این نامها مهم‌تر است. و رسول خدا منظور از این الفاظ را به گونه‌ای شفاف و واضح بیان نموده اند که، برای فهم فحوای آن، نیازی به استدلال کردن به اشتقاق لغوی و شواهد زبانی عرب و مواردی از این قبیل نیست. بنابراین در باب مسمیات این اسماء باید به بیان الله و رسولش مراجعه شود چرا که کافی و شافی است. و مشخص است که معنای این اسماء به طور کلی برای خاصه و عامه معلوم و آشکار است و هر کس به مقوله خوارج و مرجئه در معنای ایمان تامل کند، به تأکید و بداهتا آنرا مخالف بیان پیامبر می‌بیند و می‌داند که اطاعت از الله و رسولش از صمیم ایمان است».^{۸۲}

این نصوصه مذکور از کتاب، سنت و اجماع سلف مبنی بر این که ایمان عبارت است از: قول و عمل، نقض این ادعا است که ایمان فقط در قلب است، یا اینکه عبارت است از: تصدیق یا تصدیق و اقرار.

۲- کوچک شمردن التزام به احکام ظاهری شریعت به این حجت که ایمان در قلب است:

در میان امت، کسانی با این باورند که التزام و پایبندی به احکام ظاهری، معیار خوب بودن نیست، بلکه باطن مهم است و حجت آن‌ها در این زمینه استناد به این حرف است که: ایمان حقیقی در قلب است. بر این اساس برخی می‌گویند: گذاشتن ریش و کوتاه کردن شلوار (به شکلی که پایین‌تر از قوزک پا نباشد) کما اینکه در احادیث صریح و صحیح وارد شده است) برای مرد از اموراتی نیست که بیانگر این باشد هر کس به آن‌ها پایبند باشد، برتر از کسانی است که به آن‌ها التزام ندارد، چراکه معیار و ملاک، پاکی قلب و سلامت صدر و رفتار نیکوست.

چنان که برخی بر این باورند که پایبندی زن به حجاب دلیلی بر عفت و پاکدامنی او نیست، - طبق تصور آنها - چه بسیار افراد باحجابی که فساد و بدی‌های زیادی را ورای حجاب‌شان پنهان کرده‌اند.^{۸۳} چنین ادعایی در واقع سبک شمردن احکامی است که شریعت آن‌ها را واجب نموده است و چنین ادعاهایی، فتح بابی است برای جاهلان و کسانی که در هوی و هوس خود سرگردان هستند تا مرتکب امور حرام شده و به عیب‌جویی از کسانی روی آورند که به احکام شریعت پایبند و ملتزم هستند. چراکه بسیاری از احکام شرع، افعال و اعمال ظاهری هستند.

یکی از این افراد می‌گوید: «با این که ما می‌دانیم که بسیاری از تعالیم و آموزه‌ها، مؤید این اندیشه است که جایگاه ایمان در قلب است و آنچه پنهان است از آنچه نمایان است مهم‌تر است اما در حقیقت آن‌را در مصارف شخصی خودمان به کار می‌بریم و آن را در بنای صحیح سلوک و طرز تفکرمان که حالیا براساس منطقی عمل می‌کند که توجه به شکل و شمایل و لباس و جملات پاستوریزه و قلمبه سلمبه، در آن اصل و اساس است، ادنا اهمیتی عملی نمی‌دهیم. مثلا خانمی که صورتش را می‌پوشاند به خاطر شخصیت خوبش مایه تحسین و تأیید دیگران است حال آن که این کارش فقط یک حرکت شکلی و ظاهری است. ممکن است در حقیقت امر دارای شخصیت خوب و قابل تحسینی باشد ولی نه به این خاطر که فقط صورتش را می‌پوشاند بلکه صرفا به این خاطر که در درونش برای خود دارای ارزش‌های و قناعت‌های فردی عمیق و مطلوب است. به عبارت دیگر اگر این خانم بخواهد روز بعدی صورتش را نمایان کند و آن را در مقابل نامحرمان نپوشاند به این معنا نیست که این ارزشها یک روزه و فوری از بین رفته و متلاشی می‌شود».^{۸۴}

این ادعا شبیه آموزه‌های مروج بسیاری از سکولارها در باب دین است که آن را به دو بخش: امور شکلی و امور جوهری تقسیم می‌کنند.^{۸۵ و ۸۶}

۸۳- نگاه شود به: دیداری که روزنامه‌ی شرق الاوسط با یکی از امامان مسجد فرانسه ترتیب داده که در آن می‌گوید: «نقاب، زن مسلمان را به انزوا کشانده و چهره‌ی بدی از او جلوه می‌دهد. ما به گذاشتن ریش و کوتاه کردن لباس برای مردان مشغول شدیم و به این وسیله از تحصیل علم و دانش بازماندیم». شماره ۱۱۴۷۹، ۱۹ جمادی الاولی ۱۴۳۱ هـ؛ و به بحثی آزاد در سایت:

<http://www.aljazeratalk.net/forum/archive/index.php/t-۱۴۵۲۳۴.html>

۸۴- بخشی از مقاله‌ی ای با عنوان: لباس یا عبايت از تو مهمتر است. ممدوح المیهنی - روزنامه ریاض - شماره ۱۴۸۹۹ و نگاه شود به مقاله: درد دل‌های جوانان از بدریه بشر روزنامه شرق الاوسط - شماره ۹۸۲۱.

۸۵- به مثال‌هایی در این زمینه رد مفصل آنها نگاه کن به: الموقف المعاصر من المنهج السلفی فی البلاد العربیة، د. مفرح القوسی: ۴۰۲، ۴۳۹؛ دار الفضیلة، الرياض، چاپ اول، ۱۴۲۳ هـ.

۸۶- این تقسیم بندی با وجود باطل بودن و مقصود پلیدی که در ورای آن است، از حد و حدود و چارچوب مشخصی برخوردار نبوده و ضابطه مند نیست؛ بلکه افسار صاحبش را گرفته و او را به سمت بی قید و بندی تام از شریعت می‌کشاند به این حجت که قلبا مومن است.

این پدیده، ثمره‌ی عقیده‌ی مرجئه می‌باشد که عمل را از مسمای ایمان خارج می‌داند، که متعاقبا نفی تلازم بین ظاهر و باطن را از آن نتیجه گرفته‌اند. هرچند برخی از آنان اقرار کرده‌اند که عمل ظاهری، ثمره‌ی ایمان در قلب است.^{۸۷}

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌فرماید: «وقتی کسی بگوید: اطاعت از خداوند متعال؛ ثمرات تصدیق باطنی است میتوان دو معنا را از آن برداشت کرد: اگر منظور این باشد که طاعات و عبادات از لوازم تصدیق باطنی هستند، به شکلی که اگر ایمان باطنی بود حتما ایمان ظاهری هم باید وجود داشته باشد، این همان مذهب سلف و اهل سنت می‌باشد. اما اگر منظور این باشد که ایمان باطنی گاهی اوقات نه حتما، سبب وجود طاعات بوده که در نبودش باز ایمان شخص کامل و تام است، این دیدگاه مرجئه است یعنی جهمیه و سایرین».^{۸۸}

هر کس منصفانه و بدون تعصب در نصوص شریعت تأمل کند براو پوشیده نخواهد بود که در هیچ یک از نصوص شریعت، فاصله‌ای میان مضمون و به عبارت دیگر باطن با شکل و ظاهر بیان نشده است؛ بلکه برعکس نصوص شرعی بر ارتباط محکم بین باطن و ظاهر تأکید دارند. به عنوان مثال رسول خدا می‌فرماید:

«أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً، إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ»
«بدانید در بدن عضوی وجود دارد که صلاح و فساد سایر اعضا، به صلاح و فساد آن، بستگی دارد و آن (قلب) است».^{۸۹}

بسیاری از علمای سلف و خلف هم، عمل را تصدیق کننده قول می‌دانستند.

حسن بصری رحمته الله می‌گوید:

«لَيْسَ الْإِيمَانُ بِالتَّحَلِّيِّ، وَلَا بِالتَّمَنِّيِّ وَلَكِنْ مَا وَقَرَ فِي الْقَلْبِ وَصَدَّقَتْهُ الْأَعْمَالُ»

«ایمان به خودآرایی و تمنا نیست، بلکه آن چیزی است که در دل جای گرفته و اعمال نیکو هم موید

۸۷- نگا: همان: ۴۳۹؛ العقلانية هداية أم غواية، عبدالسلام البسيوني: ۸۵؛ دار الوفاء، منصوره، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ

۸۸- مجموع الفتاوى: ۳۶۳۰۷

۸۹- صحيح بخارى: ۵۲

«معنای این سخن این است که (ایمان) صرفاً قولی مجرد و سرو سیمایی آراسته بلکه همان چیزی است که در دل جای گرفته و اعمال هم موید آن است. یعنی عمل وجود ایمان را در قلب نشان می دهد و اگر کسی عمل نیکو نداشته باشد دال بر نبود ایمان قلبی است و در ادعای ایمانش دروغگو خواهد بود. چراکه آنچه در قلب است مستلزم عمل ظاهری بوده و انتفای لازم دال بر انتفای ملزوم است».^{۹۱}

اوزاعی رحمته می فرماید: «ایمان در نبود قول زبانی صحیح نیست و صرف قول ظاهری و تصدیق درونی هم در نبود عمل بی فایده است و تصدیق و قول و عمل هم وقتی صحیح است که همراه با اخلاص و متابعت از شریعت باشد. سلف ما تفاوتی میان ایمان و عمل قائل نبودند. عمل از ایمان و ایمان از عمل است. ایمان اسمی جامع [این امور] است، چنان که احکام موجود در یک دین با اسم آن شناخته شده و جمع می شود. عمل، موید ایمان است. بنابراین اگر کسی با زبان ایمان آورده و شناخت و معرفت قلبی داشته باشد و با عملش این تصدیق و اقرار زبانی و درونی را تأیید کند، این همان تمسک به ریسمان محکمی است که گسستنی ندارد. و هرکس با زبان اظهار ایمان کند ولی تصدیق درونی نداشته و عملش هم آن را تأیید نکند، در آخرت از جمله زیان کاران و به تعبیر قرآن خاسران خواهد بود».^{۹۲}

بنابراین نصوص شرعی و تأکید سلف مؤید وجود تلازم میان ظاهر و باطن است و مقتضایش این است که: [اگر انسان قلباً خداوند متعال را تصدیق کند و نسبت به او محبت داشته باشد، باید ضرورتاً اعضا و جوارح، با اقوال و اعمال ظاهری در راستای آن حرکت کند و وجود اقوال و اعمال، سبب و لازمه و دلیل و معلول آن چیزی است که در قلب وجود دارد. و در جهت مقابل اقوال و اعمالی که توسط اعضا و جوارح انجام می شود بر قلب تأثیر می گذارد. و در بینشان رابطه تأثر و تأثیر متقابل وجود دارد ولی در این میان قلب، اصل است و بدن فرع آن می باشد و ثبات و تقویت فرع از اصل است مانند درختی که برای ایمان و کلمه طیبه که همان «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و توحید است زده می شود آنجا که الله متعال می فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ

۹۰- به روایت لالکائی در شرح أصول اعتقاد أهل السنة: ۸۳۹۰۴

۹۱- مجموع الفتاوی: ۲۹۴۰۷

۹۲- به روایت ابن بطة در الإبانة الكبرى: ۸۰۷۰۲

حِينَ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٤-٢٥﴾

{ آیا ندیدی که الله چگونه مثل زده است؟ کلمه طیبه (توحید و گفتار پاکیزه) هم چون: درخت طیبه و پاکی که ریشه اش (در زمین) ثابت و شاخه اش در آسمان است. هر زمان (و فصلی) میوه خود را به فرمان پروردگارش به بار می آید و الله برای (هدایت) مردم مثلها می زند؛ باشد که متذکر شوند (و پند گیرند) }. (ابراهیم: ۲۴-۲۵)

این کلمه طیبه همان توحید است. درخت هم هرگاه اصل و ریشه‌ی آن تقویت گردد و از آب سیراب شود فروعش هم نیز تقویت می شود و هم چنین هرگاه فروع و شاخ و برگ های آن اگر به وسیله باران و باد تقویت شود، در اصل و ریشه اش اثر می گذارد. ایمان موجود در قلب و اسلام ظاهری نیز دقیقا چنین رابطه ای را دارند. و از آنجا که اقوال و اعمال ظاهری، لازمه و مستلزم اقوال و اعمال باطنی است، برای اثبات ایمان باطنی به وجود اعمال ظاهری استدلال می شود. چنان که الله متعال می فرماید:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٢٢﴾﴾

«ای پیامبر! هیچ قومی را که ایمان به الله و روز قیامت دارند، نمی یابی که با کسانی که با الله و رسولش (دشمنی و) مخالفت می ورزند، دوستی کنند، اگرچه پدران شان یا فرزندان شان یا برادران شان یا خویشاوندان شان باشند، آن ها کسانی هستند که الله ایمان را در (صفحه) دل های شان نوشته است و به روحی از جانب خود آن ها را تقویت (و تأیید) نموده است و آن ها را به باغ هایی (از بهشت) وارد می کند که نهرها از زیر (درختان) آن جاری است و جاودانه در آن می مانند، الله از آن ها خشنود است و آن ها (نیز) از الله خشنودند، آن ها حزب الله هستند، آگاه باشید (و بدانید) همانا حزب الله رستگارانند.» (المجادلة: ۲۲)

«در این آیه خداوند متعال خبر می دهد که هرکس به الله و روز آخرت ایمان داشته باشد، هرگز با دشمنان الله و رسولش دوستی نمی کند؛ بلکه وجود ایمان در قلب منافی با دوستی آنان است. و چون

چنین دوستی با دشمنان الله و رسولش حاصل گردد، بیانگر خلل در ایمان می‌باشد».^{۹۳}

«از جنبه ای دیگر مقتضای راه راستی که در هر نماز از الله متعال می‌خواهیم ما را به آن هدایت کند، التزام به امور ظاهری و امور باطنی می‌باشد. چراکه «راه راست و به تعبیر قرآن (صراط مستقیم) عبارت است از، امور باطنی در قلب از جمله: اعتقادات، نیت‌ها و... و امور ظاهری از جمله: اقوال یا افعال که گاهی در قالب عبادات می‌باشند و گاهی عادت‌هایی در باب غذا خوردن و لباس پوشیدن و نکاح و مسکن و جمع و پراکنده شدن و مسافر و مقیم بودن و سوار شدن و امثال اینهاست. و بین این امور ظاهری و باطنی ارتباط و مناسبت وجود دارد؛ یعنی این شعور و احساس قلب است که امور ظاهری را موجب شده و در نقطه مقابل انجام اعمال ظاهری هم موجب شعور و احساس قلب می‌گردد».^{۹۴}

«سلف صالح از بدو ظهور بدعت ارجاء که باعث ظهور پدیده کوچک شمردن و سستی در التزام به احکام شریعت بوده، در مورد آن هشدار داده اند و بر این اساس است که سخنانشان در نکوهش ارجاء بسیار شدید است؛ با علم به اینکه ارجاء مورد نکوهش در آن زمان، ارجاء فقها بوده است؛ فقهایی که بسیاری از آن‌ها معروف به علم و دیانت بوده اند. دلیل این برخورد تند هم این بوده که اعتقادی این چنینی درباب ایمان مقدمه‌ای بوده و خواهد بود برای ظهور فسق؛ واشتباهی که آنان در لفظ دچارش شده – با اینکه خود بسیار پایبند و مقید به احکام شریعت بوده اند – بعدها تبدیل به خطائی بس بزرگ در اعتقاد و عمل دیگران شد».^{۹۵}

۳- آشفتگی و تشویش در مفهوم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

خارج کردن عمل از دایره‌ی ایمان توسط مرجئه، مفهوم توحید را نزد بسیاری از مسلمانان آشفته کرده است، تا جایی که آن را در حد تلفظ یک جمله تقلیل داده اند غافل از اینکه نمی‌دانند شهادتین صرفاً کلمه ای نیست که بر زبان آید بلکه دارای مقتضیات و لوازم خاص خود است و دال بر این است که هیچ معبود به حقی جز الله نیست و طاعت و فرمانبرداری، مطلقاً برای اوست.

«همین سوء برداشت از این مفهوم باعث شده، کسی که این کلمه (توحید) را بر زبان می‌آورد، در عین

۹۳- مجموع الفتاوی: ۵۴۱۰۷

۹۴- اقتضاء الصراط المستقیم، ابن تیمیه: ۱۱

۹۵- نگا: الایمان: ۳۷۷

حال اموراتی شرک‌آمیز مانند: ذبح کردن، نذر نمودن، استغاثه و دعای طلب از غیر الله را که ناقض این کلمه است انجام داده، در عین حال هم معتقد است که توحیدش را نقض نکرده، چرا که ایمان نزد او عبارتست از: تصدیق قلبی و اقرار زبانی! او هم قلباً آنرا تصدیق کرده و با زبانش بدان اقرار می‌نماید - پس یعنی مومن کامل است - ، و از سویی دیگر توحید را هم فقط در توحید ربوبیت محدود و محصور کرده که یعنی: اعتقاد به این که الله تنها خالق است و آن را از معنای عملی و واقعیش که در اعمال قلب و جوارح نمود می‌یابد، تهی ساخته است».^{۹۶}

در نتیجه این کج فهمی این کارها و پدیدهای شرکی نزد آنان هیچ ارتباطی با شرک ندارد و فاعل‌شان مادامی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بر زبان بیاورد و در قلب خود به درستی آنچه پیامبر آورده معتقد باشد، مشرک نامیده نمی‌شود!!

برخی از آن‌ها به احادیثی همانند: حدیث عتبان رضی الله عنه استدلال می‌کنند که از رسول خدا روایت نموده که ایشان می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَتَّبِعِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ» «خداوند متعال هر کس که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را خالصانه و لوجه الله بر زبان آورد، آتش جهنم را بر او حرام کرده است».^{۹۷} پاسخ این است که:

منه‌ج صحیح در تعامل با نصوص شرعی، جمع بین ادله مختلف و ارجاع متشابه به نصوص محکم است، چرا که همه از یک سرچشمه نشأت گرفته و اگر در نصوصی که در آن‌ها ورود بهشت به گفتن کلمه‌ی توحید معلق شده است تأمل کنیم در خواهیم یافت که این نصوص مطلق در احادیث دیگری بصورت مقید آمده است، چنان‌که در برخی آمده: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ لَا يَلْقَى اللَّهُ بِهِمَا عَبْدٌ غَيْرَ شَاكٍّ فِيهِمَا إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ». هر بنده‌ای که با شهادت «أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» همراه با یقین و بدون شک و تردیدی به دیدار خداوند متعال برود وارد بهشت می‌شود».^{۹۸} در برخی هم آمده که: «أَسْعَدَ النَّاسَ بِشَفَاعَتِي مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ أَوْ نَفْسِهِ» «نزدیکترین و سزاوارترین مردم

۹۶. برای توضیح بیشتر در ارتباط بین ارجاء و آشفنگی در مفهوم توحید بنگر به: حقیقة التوحید بین أهل السنة و المتكلمین، د. عبدالرحیم السملی: ص ۴۴۹ به بعد، دار المعلمة، ریاض، چاپ اول، ۱۴۲۱ هـ.

۹۷. صحیح امام بخاری، أبواب المساجد، باب المساجد فی البيوت، ح (۴۱۵) و نیز صحیح امام مسلم نیشابوری در کتاب الإیمان، باب: الدلیل علی أنّ من مات علی التوحید دخل الجنة، ح (۳۵).

۹۸. صحیح امام مسلم نیشابوری در کتاب الإیمان، باب: الدلیل علی أنّ من مات علی التوحید دخل الجنة قطعا.

به شفاعت من، کسی است که با اخلاص قلبی، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بر زبان بیاورد.^{۹۹} حتی در حدیث عتبان نیز اخلاص شرط شده است، همان طور که آمده: «يَتَغَيَّرُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ».

کما این که احادیث بسیاری هم آمده، مبنی بر این که شهادتین، یعنی خداوند را به یگانگی عبادت کردن و ترک شرک، و تلفظ به آن، علامت و نشانه وجود این ایمان و توحید است کما اینکه در حدیثی وارد است:

«أَنَّ أَعْرَابِيًّا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ إِذَا عَمَلْتَهُ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ. قَالَ: «تَعْبُدُ اللَّهَ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلَاةَ الْمَكْتُوبَةَ، وَتُؤَدِّي الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَتَصُومُ رَمَضَانَ». قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا أَزِيدُ عَلَى هَذَا. فَلَمَّا وَلَّى، قَالَ النَّبِيُّ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا».^{۱۰۰}

«مردی بادیه‌نشین نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: عملی به من معرفی کن که اگر آن را انجام دهم، وارد بهشت شوم. رسول الله فرمود: «خدا را عبادت کن و چیزی را با او شریک نگردان، نمازهای فرض را بخوان، زکات مالت را بده و ماه رمضان را روزه بگیر». آن مرد بادیه‌نشین گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست اضافه بر این‌ها (که فرمودی)، هیچ کاری انجام نخواهم داد. هنگامی که آن مرد رفت، رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس می‌خواهد شخصی از اهل بهشت را ببیند به این مرد نگاه کند».

و از ابن عمر روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمودند:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى أَنْ يُعْبَدَ اللَّهُ وَيُكْفَرَ بِمَا دُونَهُ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَحَجِّ الْبَيْتِ وَصَوْمِ رَمَضَانَ»

«اسلام بر پنج پایه، بنیان‌گذاری شده است: ۱- پرستش الله و به غیر او کفر ورزیده شود، ۲- ادای نماز،

۳- پرداخت زکات، ۴- حج بیت، ۵- روزه‌ی رمضان».^{۱۰۱}

این احادیث و احادیث هم‌معنای آن‌ها همگی مترادف بوده و چنین نیست که روایتی از آن‌ها مقبولیت

۹۹. صحیح امام بخاری، کتاب العلم، باب الحرص علی الحدیث، ح (۹۹).

۱۰۰. صحیح امام بخاری، کتاب الأدب، باب فضل صلة الرحم، ح (۵۶۳۷)، و نیز صحیح امام مسلم، کتاب الإیمان، باب بیان الإیمان الذي یدخل به الجنة، ح (۱۳).

۱۰۱. صحیح امام مسلم، کتاب الإیمان، باب قول النبي ﷺ: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ»، ح (۱۲۱).

بیشتری از دیگری داشته باشد یا عده ای را بپذیریم و برخی را رها کنیم، و همگی آنها در یک امر مشترک اند و آن اینکه، تنها تلفظ کلمه شهادتین کافی نیست، بلکه آنچه اهمیت دارد انجام مدلول و مقتضای آن است که می شود خدا را موحدانه عبادت کردن و رها نمودن شرک، یعنی: توحید خدا را به جای آوردن و کافر شدن به تمامی آن چیزهایی که غیر از او پرستش می شود، چنان که خداوند متعال می فرماید:

﴿ لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾

«اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست، اما هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است، بنابراین کسی که از طاغوت (شیطان، بت‌ها و معبودهای پوشالی) نافرمانی کند و به خدا ایمان بیاورد، به محکم‌ترین دستاویز درآویخته است (و او را از سقوط و هلاکت می‌رهاند و) ناگسستنی است و خداوند شنوا و دانا است». (بقره: ۲۵۶)

اهل علم؛ چنین استنباط کرده‌اند که مراد از این احادیث این است که: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» سبب ورود به بهشت و نجات از آتش جهنم است. ولی هنگامی این سبب موثر خواهد بود که شروط لازمه در آن فراهم شده و موانع از آن برطرف شود چرا که ممکن است این سبب به خاطر عدم وجود شروط لازمه یا وجود مانعی در سرراه تحقیقش، موجب دخول فرد به بهشت نشود.^{۱۰۲}

به حسن بصری گفتند: مردم می‌گویند: هرکس «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بر زبان بیاورد، وارد بهشت می‌شود. ایشان فرمود: هرکس «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بر زبان بیاورد و حقوق و واجبات آنرا ادا نماید؛ وارد بهشت می‌گردد.

وهبه بن منبه رضی الله عنه در پاسخ سوال کسی که پرسید: آیا «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» کلید بهشت نیست؟ گفت: بله. اما هر کلیدی، دارای دندان‌هایی است. پس اگر کلیدی آوردی که دندان‌دار است، در برویت باز می‌شود و گرنه باز نمی‌گردد.^{۱۰۳}

۱۰۲. کلمة الإخلاص و تحقیق معناها، ابن رجب رضی الله عنه، ۱۴، المكتبة الإسلامية، بیروت، چاپ چهارم، ۱۳۹۷ هـ.

۱۰۳. کلمة الإخلاص و تحقیق معناها، ابن رجب، ۱۴، المكتبة الإسلامية، بیروت، چاپ چهارم، ۱۳۹۷ هـ.

چقدر دردناک است! دیدن صحنه مسلمانانی که بر آستان قبری رکوع و سجده برده که چه بسا در میانشان افرادی باشد که از صاحب قبر در حال حیاتش، بهتر باشند، چه برسد به پس از مرگش! چگونه انسان میتواند تحمل کند، هنگامی که مسلمانان صاحب دین توحید را مشاهده می کند که بیش از مشرکان به خداوند شرک می ورزند و دایره‌ی تعدد خدایان و کثرت معبودان‌شان از آن‌ها هم وسیع‌تر گشته است!

و اگر کسی آن‌ها را نکوهش نماید، می گویند: ما آن‌ها را عبادت نمی کنیم؛ بلکه برای تقرب به خداوند به آنان متوسل می شویم. انگار که عبادت حقیقی، کاری است که آنان انجام میدهند حال آنکه بزرگ‌ترین جلوه‌ی الوهیت معبود این است که بندگانش فروتن و خاشعانه در برابرش بایستند و از او درخواست یاری و استعانت نمایند، ولی آنان نمی دانند که درحقیقت مردگان را عبادت می کنند.

به خدا سوگند! مسلمانان شکوه و عظمت گذشته‌ی خود را باز نخواهند یافت و به سعادت و خوشبختی که در دنیا خواستارش هستند، نخواهند رسید؛ مگر به وسیله بازسازی و تصحیح انحرافات‌ی که در توحید ایجاد کرده اند». ۱۰۴

۴- الف - تکرار مقوله‌ی: "عمل" شرط کمال ایمان است:

این کلام مقوله بسیاری از مرجئه است که معتقدند اعمال داخل در مسمای ایمان نیست و معتقدند که: ایمان، عبارتست از: تصدیق قلبی، و یا عبارتست از: تصدیق قلبی و اقرار زبانی، اما اعمال جوارح نزد آن‌ها تنها شرط کمال است و بس!

صاوی می گوید: «قول منتخب نزد اهل سنت (منظورش اشاعره است) این است که: اعمال صالح، شرط کمال ایمان است». ۱۰۵

برخی از افرادی هم که خود را به مذهب سلف منتسب می کنند، می گویند: ایمان، قول و عمل است ولی در عین حال قائل به این هستند که عمل، شرط کمال ایمان است.

۱۰۴. منبع سابق، ص ۱۵.

۱۰۵. النظرات، المنفلوطی، ۹۳۰۲، چاچ ششم، ۱۹۳۰ میلادی، و نیز بنگر به: ظاهرة الإرجاء: ۳۸۰۰۱.

بلکه عده ای پا را از این فراتر گذاشته و به این نتیجه رسیده اند که این قول، مذهب سلف است!! و بیان داشته اند: «پر واضح است که منظور سلف از اینکه عمل جزو مسمای ایمان است منظورشان این است که باعث کمال است و در ذات خود ایمان تأثیری وارد نمیکند(اگر کسی مثلاً عملی نداشته باشد)».^{۱۰۶}

ولی این گفته، مخالف اجماع سلف مبنی بر رکنیت عمل در ایمان است و هیچ یک از سلف - با وجود تنوع عبارتهای خود - چنین قولی را نگفته اند، چنان که پیشتر بدان اشاره نمودیم.

امام شافعی رحمته الله می فرماید: «اجماع صحابه رضی الله عنهم و نیز تابعین بعد از آنان که به خدمتشان رسیده و آنان را دریافته ایم این است که: "ایمان، عبارتست از: قول و عمل و نیت، و هیچ یک از این سه مورد از دیگری تفکیک نمی شود و بدون یکدیگر بی فایده بوده و ثمره ای ندارد».^{۱۰۷}

امام آجری رحمته الله هم می فرماید: «بدانید آنچه که علمای مسلمان بر آن (متفق) هستند، این است که "ایمان" بر تمام مخلوقات واجب است و آن عبارتست از تصدیق قلبی، اقرار زبانی و عمل با جوارح. و بدانید که شناخت و تصدیق قلبی، بدون نطق زبانی بی فایده است، و این دو هم بدون عمل جوارح بی فایده بوده و ثمره ای ندارد. اگر این سه خصلت در شخص کامل گشت، آنگاه مومن است. و نصوص قرآن و سنت و علمای مسلمان بیانگر این موضوع است».^{۱۰۸}

همچنین می فرماید: «رأیی را که ما میگوئیم موافق با کتاب و سنت و اعتقاد علمای مسلمانی است که محل وثوق و اعتماد مردم اند و پیشتر هم آن را بازگو کردیم که: ایمان، معرفت و تصدیق یقینی قلبی و قول زبانی و عمل جوارح است، و شخص جز با اجتماع این سه، مؤمن محسوب نمی شود و هیچ کدام از آنها بدون دیگری فایده ای ندارد».^{۱۰۹}

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می فرماید: «سلف بر این قول متفق اند که: ایمان، قول و عمل است، کم و زیاد می شود. و به عبارتی دیگر: ایمان، قول قلب و عمل قلب و نیز قول زبانی و عمل جوارح است».^{۱۱۰}

و با بیانی واضح رکنیت عمل در ایمان را اینگونه ذکر میکند: «اصل ایمان، تصدیق و انقیاد (فرمانبرداری)

۱۰۶. شرح الصاوی علی الجوهرة، ۱۳۲، و همچنین: إتحاف المرید، ۹۲.

۱۰۷. إحکام التقرير، مراد شکری، ۶۱، و نیز فتوی اللجنة الدائمة فی الكتاب شماره ۲۰۲۱۲، در تاریخ ۱۴۱۹۰۲۰۷.

۱۰۸. شرح أصول الإعتقاد، امام لالکائی، ۸۸۶۰۵.

۱۰۹. الشریعة، ۶۱۱۰۲.

۱۱۰. منبع سابق، ۶۸۶۰۲.

است و هرکس آن را در خود محقق نسازد، مؤمن نیست».^{۱۱۱}

اما سلف با این که قائل به رکن بودن عمل در مسمای ایمان هستند آن را در مورد تک تک اعمال ایمانی صادق نمیدادند و قائل به این تعمیم نیستند که خوارج و معتزله می گویند، بلکه جنس عمل را شرط صحت ایمان میدادند اما در مورد آحاد و افراد اعمال جوارح مفصلا حکم شریعت را در مورد آن بیان کرده اند. به این توضیح که برخی از این اعمال، شرط صحت ایمان است و برخی دیگر شرط کمال آن. مرجع مشخص نمودن این امر نیز نصوص کتاب و سنت بر حسب فهم و برداشت سلف می باشد.^{۱۱۲}

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می فرماید: «ایمان - همانند: حج و نماز و دیگر عبادات - اصول و فروعی دارد که شامل ارکان، واجبات و مستحبات می باشد. مثلا اسم حج تمام امورات و احکام شرعی آن هم چون فعل و ترک را در بر می گیرد، مانند: ترک إحرام و و ترک نواهی و ممنوعات حج و ایستادن در عرفه و مزدلفه و منی و طواف کعبه و وسیعی صفا و مروه.

با این وجود حج، شامل ارکانی است که هرگاه ترک شود، حج صحیح نخواهد بود. همانند: ایستادن در عرفه. و نیز شامل ترک ممنوعاتی است که هرگاه شخص آن را انجام دهد، حجتش فاسد و باطل می گردد. هم چون: جماع با همسر در ایام احرام. و نیز شامل واجباتی فعلی و ترکی است که شخص با ترک عمدی آن ها گناهکار می شود، و عذر داشته باشد یا خیر به خاطر ترک آن، واجب است که به وسیله ی قربانی جبران کند، همانند: احرام در مواقیت مکانی مشخص شده، و جمع کردن میان روز و شب در عرفه، رمی جمرات و موارد مشابه آن.

و شامل مستحبات فعلی و ترکی است که حج به وسیله ی آن ها کامل می گردد و شخص با ترکشان گناهکار نمی شود و در صورت ترک کردنش واجب نیست برای جبرانش حیوانی را قربانی کند. مانند: بلند کردن صدا در اهللال و زیاد به زبان آوردنش و قربانی را به همراه خود بردن به حج و خدا را بسیار ذکر و یاد کردن در اماکن مختلف حج و زیاد حرف نزدن مگر اینکه امری یا نهی یا ذکر شرعی باشد. با این توضیحات:

هرکسی که واجبات حج را به جای آورده و از محظورات آن دوری کند، حج و عمره اش کامل بوده و

۱۱۱. مجموع الفتاوی، ۶۷۲۰۷.

۱۱۲. رسائل و فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیة، تحقیق شیخ رشید رضا: ۹۰۳، مکتبة وهبة، قاهره.

در این عمل از زمره مقتصدین واصحاب یمین است.

اگر کسی علاوه بر واجبات، مستحبات را نیز انجام دهد، حشش کامل تر و عملش بهتر می باشد و نزد خداوند پیشگام و مقرب است در درجه ای بالاتر از مقتصد.

اگر کسی که واجبات حج را ترک کرده و یا یکی از محظورات آن را انجام داده باشد، ولی ارکانش را کامل کرده و از مبطلاتش دوری کرده باشد، با اینکه حشش ناقص است ولی چون ارکانش را به جای آورده صحیح است و در مقابل انجام ارکان و کارهایی که باید انجام میداده و انجامش داده مأجور و در برابر اموراتی که در آن کوتاهی کرده در معرض عقوبت است. هر چند که به خاطر سهل انگاریش در ادای برخی واجبات یا ترک برخی ممنوعات مورد مذمت و سرزنش است ولی حشش صحیح بوده و فرض حج را از خود ساقط کرده است.

اما اگر کسی در رکنی از ارکان حج اختلال ایجاد کند یا کاری را انجام دهد که باطل کننده حج است، حشش فاسد بوده و فریضه از او ساقط نشده و سال بعد یا هر موقعی که برایش میسر بود باید آن را اعاده کند. البته برخی از علما در مورد ثواب بخشی از آن کارهایی که انجامش داده که آیا پاداشی برایش دارد یا نه هر چند که فاسد و باطل شده و فریضه را از او ساقط نمیکند اختلاف دارند که رأی صحیح این است به خاطر آن بخش هایی که انجام داده مأجور است هر چند حشش فاسد شده است.

از این توضیحات مشخص می شود که حج سه مرتبه دارد:

حجی که با مستحبات در اعلی درجات کامل است!

حجی که با ادای واجبات و ترک محرّمات تام است!

و حجی که به خاطر به جای آوردن ارکان و ترک واجبات صحیح ولی ناقص است.

همچنین فقهاء، وضو را به دو بخش کامل و مجزئ تقسیم می کنند و منظور آنان از کامل، وضویی است که به همراه فرایض، مستحبات هم در آن انجام شود. ولی مجزئ وضویی است که در آن فقط واجبات و ارکان وضو انجام شود.

این وضعیت در مورد اعمال شرعی است در اعیان حسی هم این قضیه مراتب و درجه بندی صادق است. به عنوان مثال: درخت، اسمی برای مجموع تنه و شاخه ها است که اگر برگ هایش بریزد، درخت همچنان

کامل است ولی اگر شاخه هایش بشکند درختی ناقص است. ایمان هم دقیقاً همینگونه است».^{۱۱۳}

برخی از قائلین به این سخنان منحرف، به برداشت خود از بعضی احادیث استناد کرده‌اند، ولی اشکال در اینجاست که این افراد در فهم و برداشتشان به منهج اهل سنت در استدلال پایبند نبوده‌اند که یکی از این روشها، جمع بین نصوص مختلف در یک موضوع است تا بتوان به تمامی آن نصوص عمل کرد نه اینکه به برخی از آن عمل کرده و برخی را رها کنیم.^{۱۱۴}

کما این که برای اثبات سخنان به اقوال بعضی از علما استناد می‌کنند،^{۱۱۵} من جمله این اقوال سخنی از حافظ ابن حجر عسقلانی است که ایشان در شرح صحیح بخاری اعتقاد به شرط کمال بودن عمل را به سلف صالح نسبت میدهد و می‌فرماید: «منظور سلف از سخنانشان در مورد اینکه ایمان قول و عمل است این می‌باشد که: اعمال، شرط کمال ایمان است و بر همین اساس است که مسئله زیاد و کم شدن ایمان مطرح شده است».^{۱۱۶}

پاسخ این است که: فهم و برداشت حافظ ابن حجر رحمته الله با فهم سلف تعارض دارد؛ چرا که آنان معتقد به رکن بودن عمل در مسمای ایمان هستند، اما با این حال قائل به این نیستند که تک تک اعمال جوارح شرط صحت ایمان هستند آنگونه که خوارج و معتزله می‌گویند. بلکه جنس عمل را شرط صحت ایمان میدادند اما در مورد آحاد و افراد اعمال جوارح مفصلاً حکم شریعت را در مورد آن بیان کرده‌اند. به این توضیح که برخی از این اعمال، شرط صحت ایمان است و برخی دیگر شرط کمال آن. مرجع مشخص نمودن این امر نیز نصوص کتاب و سنت بر حسب فهم و برداشت سلف می‌باشد.^{۱۱۷}

مشابه این پدیده:

۴- ب - این ادعا که ترک عمل به طور مطلق، نقص در ایمان است:

همان مسأله کسی که (تارک جنس عمل) است که از خطرناک‌ترین پدیده‌هاست، چراکه صاحب این قول معتقد است: «مسلمان، گناهان و بدی‌هایش به هر اندازه برسد و اگر فرایضی هم‌چون: نماز، روزه، زکات و... را ترک نماید و حرام‌هایی همانند: زنا و شرابخواری را مرتکب شود، کافر نمی‌گردد زیرا: تمامی

۱۱۳. بنگر به: حقیقة الخلاف بين السلفية الشرعية و أديانها في مسائل الإيمان ۳۴، و همچنین الإيمان عند السلف و علاقته بالعمل، ۲۱۷.

۱۱۴. رسائل و فتاوی شیخ الإسلام، ۸۰۳-۹.

۱۱۵. الإيمان عند السلف و علاقته بالعمل، ۱۰۵۰۲ و بعد از آن.

۱۱۶. منبع سابق، ص ۲۷۴ و به بعد.

۱۱۷. فتح الباری، ۴۶۰۱.

این‌ها، گناہانی است که ارتکابشان وعید آتش جهنم را به دنبال دارد و بس».^{۱۱۸}

خطرهای این گفته بر جامعه‌ی مسلمان پوشیده نیست، زیرا: آن کس که قلبش بیمار است، برایش کافیست که بگوید: مسلمان است، سپس فرایض را ترک کند، نه نماز بخواند، نه روزه بگیرد، نه حج به‌جای آورد و نه زکات دهد، افزون بر آن، حرام‌ها را نیز مرتکب شود، و (بر اساس این اعتقاد) نهایت چیزی که برایش اتفاق می‌افتد، این است که او مؤمنی ناقص‌الایمان است!

برای فساد این گفته همین بس است که نتیجه‌ی آن، حقیر شمردن فرایض و واجبات شرع است و جرأت بر انجام حرام‌ها را به دنبال می‌آورد، و تمامی این‌ها تحت پوشش مذهب سلف انجام می‌شود حال آن‌که سلف از آن کاملاً مبرا است.

پیشتر مسئله رکن بودن عمل در مسمای ایمان - که اجماع سلف بر آن منعقد است - بیان گردید، کما این‌که (بیان شد) میان جنس عمل و آحاد آن فرق وجود دارد، چنان‌که هرکس جنس عمل را به‌طور مطلق ترک کند^{۱۱۹} نزد سلف مؤمن کامل‌الایمان و یا ناقص‌الایمان نامیده نمی‌شود، بلکه کافر و مرتد از اسلام است؛ چرا که عقلاً و شرعاً وجود ایمان در باطن، بدون هیچ نشانه‌ای ظاهری از آن، قابل تصور نمی‌باشد.

ابن تیمیہ می‌فرماید: «این قول که طاعات و عبادات ثمره‌ی تصدیق باطن هستند، به دو معنا می‌باشد. اول اگر منظور این باشد که طاعات از لوازم ایمان باطنی می‌باشد، چنان‌که هرگاه ایمان باطنی موجود باشد، در ظاهر نیز نمود می‌یابد این، مذهب سلف و اهل سنت است. اما اگر منظور این باشد که ایمان باطنی، گاهی سبب طاعات می‌باشد و گاهی نیز این ایمان باطنی بدون وجود هیچ نمود ظاهری، تام و کامل است، این قولِ مرجئه و جهمیه و دیگران است».^{۱۲۰}

سپس در چندین وجه، اشتباهات آن‌ها را خاطر نشان ساخته است از جمله این‌که: «می‌پندارند ایمانی که در قلب است، بدون عمل ظاهری، تام و کامل می‌باشد، و این اعتقاد تمام مرجئه است».^{۱۲۱}

امام سفیان بن عیینہ به خاطر مخالفت پیروان فکر ارجائی با شریعت منکرشان شده، با استناد به اینکه

۱۱۸. بنگر به: حقیقة الخلاف، ۳۵، و الإیمان عند السلف، ۳۷۴۰۲.

۱۱۹ - منظور از ترک جنس عمل، ترک کلی واجبات شرعی است.

۱۲۰. إحکام التقریر، ۳۱.

۱۲۱. مجموع الفتاوی، ۳۶۲۰۷.

خداوند متعال، ابلیس و یهودیان را کافر نامیده است. ومی فرماید: «مرجئه می‌گویند: ایمان تنها قول است، در حالی که ما می‌گوییم: ایمان، قول و عمل است. آنان، بهشت را برای هر کس که **«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»** را بر زبان بیاورد و با قلبش بر ترک فرایض اصرار بورزد، واجب دانسته‌اند و ترک فرایض را به منزله‌ی ارتکاب فعلی حرام قلمداد کرده‌اند، در حالی که این‌ها مانند هم نیستند، چرا که ارتکاب حرام‌ها بدون استحلال، معصیت اما ترک فرایض بصورت عامدانه و بدون جهل و عذر، کفر می‌باشد. بیان این مسأله در قضیه‌ی آدم، ابلیس و علمای یهود به وضوح دیده می‌شود، آدم علیه السلام خداوند **ﷻ** وی را از خوردن درخت نهی فرمود و آن‌را بر او حرام کرد، اما او عامدانه از آن خورد تا فرشته‌ای گردد، یا از جاودانان شود به همین دلیل عاصی و گناهکار نامیده شد و مرتکب کفر نگشت. اما ابلیس، خداوند **ﷻ** بر او یک سجده فرض نمود و او عامدانه جحد ورزید، به همین سبب کافر نامیده شد. علمای یهود نیز آن‌ها از صفت پیامبر **ﷺ** باخبر بودند و می‌دانستند که وی نبی و رسول است **﴿ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ ﴾** ۱۲۲ (بقره: ۱۴۶) و با زبان بدان اقرار کردند، اما از شریعت او پیروی نکردند، به همین دلیل خداوند آن‌ها را کافر نامید. بنابراین ارتکاب امور حرام (محرمات) مانند گناه آدم و دیگر پیامبران است، و ترک عالمانه و غیرمنکرانه فرایض، مانند کفر علمای یهود است».^{۱۲۳}

از جمله نقدهای عقلی بر این مقوله هم، جواب امام ابو‌ثور در پاسخ به این سؤال است که: ایمان چیست؟ و آیا کم و زیاد می‌شود؟ که ایشان روشن ساخت که هیچ فرق و تفاوتی بین ترک اقرار و ترک عمل وجود ندارد و انسان جز با اقرار و عمل، مؤمن نمی‌گردد. چنان‌که در جوابیه‌ی وی آمده که:

«به نظر شما اگر شخصی بگوید: به تمام آنچه خداوند بدان امر نموده، عمل می‌کنم اما بدان اقرار نمی‌نمایم؛ آیا مؤمن است؟ اگر بگویند: خیر، به آنان گفته می‌شود: اگر شخص بگوید: به تمام هر آنچه خداوند بدان امر نموده، اقرار می‌نمایم؛ اما هیچ عملی انجام نمی‌دهم آیا مؤمن می‌باشد؟ اگر بگویند: بله. به آن‌ها گفته می‌شود: چه فرقی دارند؟ حال آن‌که ادعا کرده‌اید که: خداوند **ﷻ** هر دو امر را اراده نموده است! و اگر جایز باشد، با انجام یکی از آن دو مؤمن باشد هر چند دیگری را ترک کند، پس جایز اگر به شریعت عمل کند ولی بدان اقرار ننماید، مؤمن باشد. درحقیقت فرقی بین این دو نیست. حالا

۱۲۲. «بدان گونه که پسران خود را می‌شناسند».

۱۲۳. منبع سابق، ۳۶۳۰۷.

اگر شخصی اعتراض کرده و بگوید: اگر شخصی اسلام بیاورد و به هر آنچه پیامبر ﷺ آورده اقرار نماید، آیا پیش از فرا رسیدن انجام عملی، با این اقرار مجرد، مؤمن می‌باشد؟ به او گفته می‌شود: ما فقط به خاطر تصدیقش اسم مسلمان بر او می‌نهیم به خاطر این اقرار که اگر هرگاه زمان عمل فرا رسد، باید آن را انجام دهد ولی در آن لحظه بر او لازم نیست که به تمامی آنچه باعث می‌شود مؤمن گردد، اقرار نماید و اگر بگوید: اقرار می‌کنم و عملی انجام نمی‌دهم، در این صورت بر او اسم ایمان (و مؤمن) را اطلاق نمی‌کنیم».^{۱۲۴}

شیخ الاسلام ابن تیمیه بر این گفته چنین تعلیق زده است که: «استدلالی که ابو ثور بیان داشته، دلیلی بر وجوب دو امر است: اقرار و عمل! و بیانگر این است که هر یک از آن دو از زمره‌ی دین بوده که شخص جز به وسیله‌ی آن دو، فرمانبردار خداوند و مستحق پاداش نبوده و از سوی خدا و پیامبرش مورد ستایش نیست و همچنین حجتیست بر کسانی که اعمال را خارج از دین و ایمان به حساب می‌آورند».^{۱۲۵}

امام ابوطالب مکی هم در تعلیقی بر حدیث مشهور جبرئیل می‌فرماید: «امت اجماع دارد بر اینکه اگر بنده ای به تمام عبادات قلبی که در حدیث جبرئیل پیرامون توصیف ایمان آمده باور داشته باشد؛ اما به ارکان اسلام که (در قالب طاعات عملی) بیان شده عمل نکند، مؤمن نامیده نمی‌شود. در جهت عکس آن هم اگر به همه‌ی آنچه اسلام بدان وصف گردیده (از عبادات ظاهری) عمل نماید؛ اما به ارکان ایمان معتقد نباشد، مسلمان به حساب نمی‌آید».^{۱۲۶}

شیخ الاسلام می‌فرماید: «محال است که شخص، مؤمن و قلبا ایمانی راسخ داشته باشد که خداوند ﷻ بر او نماز، زکات، روزه و حج را فرض گردانیده است، اما در طول زندگی خود، نه یک‌بار برای خدا سجده ببرد و نه روزه ای بگیرد و نه زکات مالش را بپردازد و نه حجتی انجام دهد. این امر محال و غیرممکن است، و این وضعیت فقط برای شخصی متصور است و از قلبی تراوش میکند که نفاق و زندقه در آن است نه ایمانی صحیح».^{۱۲۷}

۱۲۴. السنة از عبدالله بن احمد ﷺ، ۳۴۷۰۱-۳۴۸.

۱۲۵. شرح أصول اعتقاد أهل السنة، ۸۵۰۴-۸۵۱.

۱۲۶. مجموع الفتاوی، ۳۸۹۰۷، و نصوصی که از ایشان روایت شده بسیار هستند، مثلا بنگر به: الرد علی المنطقیین، ۵۲، مجموعة الرسائل والمسائل، ۳۴۱۰۱، الفتاوی، ۶۲۱۰۷، ۳۶۲، ۵۱۸، ۲۸۷، ۴۹۰۲۲، و الإیمان، ۱۷۹-۱۸۳، ۱۹۰-۱۹۱.

۱۲۷. شیخ الاسلام آن را از او در الإیمان نقل نموده است: ۳۱۶-۳۱۹.

برخی با توجه به این همه ادله که از قبل بیان شد، این قضیه را مطرح می کند که:

این قابل تصور نیست که انسان، جنس اعمال صالح را به طور کلی ترک کند، چون ممکن است شخصی امانت‌دار یا راستگو و یا... باشد.

در جواب این سؤال باید گفت:

منظور از ترک جنس عمل این نیست که شخصی هیچ عمل خیر ظاهری نداشته باشد بلکه مقصود این است که اعمال وی از روی ایمان و تصدیق و اخلاص انجام پذیرد و از واجباتی باشد که مختص امت محمد ﷺ باشد «زیرا شخصی که امانت را رعایت کند یا راست می گوید یا در تقسیم نمودن و حکم کردن خود عدالت می ورزد، اما به خدا و پیامبرش ایمان ندارد، به خاطر این اعمال نیک از دایره‌ی کفر خارج نمی گردد، چرا که مشرکان و اهل کتاب نیز قائل به وجوب این امور هستند، لذا شخصی که واجبات مخصوص امت محمد ﷺ را انجام نمی دهد مومن به خدا و پیامبرش محسوب نمی شود».^{۱۲۸}

بر اساس آنچه گذشت، روشن گردید که:

وجود جنس عمل، شرط صحت ایمان بوده و ترک عمل و رویگردانی کلی از پیروی و اطاعت شریعت، ناقض اصل ایمان می باشد.